



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

سید جمال بنیانگذار اسلام تطبیقی - ۱

سیر پیدایش استعمار
و پروسهٔ تحول آن از کهنه به نو

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: سیدجمال بنیانگذار اسلام تطبیقی - ۱،
سیر پیدایش استعمار و پروسه تحول آن از کهنه به نو

چاپ اول: به صورت جزوه - انتشارات مستضعفین

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - فروردین ماه ۱۳۹۲

فهرست مطالب

- فصل اول - چگونه برای اولین بار، «طبقه حاکمه» تشکیل یافت؟ ۱۰
- ۱ - نقش مالکیت خصوصی در شخصیت فردی انسان ۱۱
- ۲ - کیفیت پیدایش «زور» و «زر» در بستر تاریخ ۱۳
- ۳ - کیفیت پیدایش «تزویر» در بستر تاریخ ۱۶
- فصل دوم: پروسه تحول «طبقه حاکمه» در دوران حاکمیت استعمار کهنه ۱۸
- ۱ - اهمیت «زور» در نخستین مرحله از تاریخ استعمار ۲۰
- ۲ - استعمار کهنه و ویژگی‌هایش ۲۲
- ۳ - نقشی که رشد ابزار تولید در پروسه حاکمیت زر بر زور ایفاء می‌کند ۲۳
- ۴ - بی‌ثباتی تزویر، در وابستگی به زور و زر ۲۶
- ۵ - تحول در طبقه حاکم، نه در طبقه محکوم ۲۷
- فصل سوم: پروسه کمی پیدایش استعمار نو در قرون جدید ۳۰
- ۱ - مرحله اول رشد بورژوازی در قرون جدید ۳۲
- ۲ - نهضت پروتستان، دریچه‌ای به روی بورژوازی ۳۷
- ۳ - نهضت اندوسترالیسم و گره حیاتی آن با بورژوازی ۳۹
- ۴ - انقلاب کبیر فرانسه و تاثیر آن در تکامل بورژوازی ۴۱
- ۵ - آغاز مرحله دوم رشد بورژوازی و پیدایش استعمار نو ۴۳
- ۶ - تفاوت‌های بورژوازی مرحله اول، با بورژوازی مرحله دوم ۴۵

الحمد لله رب المستضعفين

پیش از این گفته‌ایم که ارزش و اهمیت هر کاری و هر فردی، زمانی شناخته می‌شود که دشمنان و دوستان آن کار یا آن فرد شناخته شوند. شناختن سه جبهه ناکثین، قاسطین و مارقین، می‌تواند عظمت و بزرگی علی و کار علی را به ما بشناساند؛ زیرا هر چه ما به پستی‌ها و دون همتی‌ها دشمنان علی در این سه جبهه بیشتر پی می‌بریم، در واقع به شگفتی‌های روح بلند و انسانیت متعالی علی و به اصالت و عظمت کار علی بیش از پیش واقف می‌گردیم و می‌فهمیم که علی از چه تعالی وجودی برخوردار بوده است که اینچنین دشمنان فرومایه و زبونی در مقابلش قد علم کرده‌اند و بالعکس؛ و سیدجمال و کار شگفت و با عظمت او در تاریخ نوین اسلام نیز این چنین است. تا نتوانیم به ماهیت «استعمار»ی که سید در طول زندگی‌اش با آن درگیر بود آشنا شویم و زیر و بم‌های مکانیزم وجودی آن را در رابطه با سیاست‌های ضد انسانی‌اش درک کنیم و تا زمانی که نتوانیم بفهمیم استعمار در آن زمان چه خطرات مخرب و ویران کننده‌ای برای بشریت و برای اسلام داشته است، نخواهیم توانست که به ارزش کار سید و بینش عمیق سیاسی و عظمت و بزرگی روح متعالی او پی ببریم و اصلاً، او را درک کنیم و بفهمیم.

این است که برای شناخت سید جمال و هم برای شناخت حرکت‌های مختلفی که پس از وی از سرچشمه جوشان و خروشان حرکت‌اش، ریشه و مایه گرفتند، باید استعمار را

بشناسیم و ببینیم که اساس سید با چه دشمنی روبرو بوده و تاکتیک‌هایی که در مبارزه با آن به کار برده است در مقایسه با تاکتیک‌های مشابهی که در زمان خودش برای مقابله با استعمار و بورژوازی به کار می‌رفته، چقدر ارزشمند و اصیل است. وقتی که سید جمال را در رابطه با استعمار شناختیم، خواهیم فهمید که چرا باید به حق، او را پدر پیر مبارزات ضد استعماری در قرون جدید و پشتوانه تاریخی کلیه مبارزاتی که پس از وی در جهان گرسنه و به ویژه جهان اسلام صورت گرفته است، دانست.

در واقع، هیچ زمانی را در طول تاریخ نمی‌توان یافت که از وجود شوم استعمار تهی باشد و خلق‌های محروم و مستضعف جهان، خارج از حاکمیت آن به سر برند؛ اما استعمار در طول تاریخ حیاتش، با دو چهره مختلف در مقابل خلق‌ها ظاهر شده و آن‌ها را در تحت سیطره شوم خویش گرفته است: یکی استعمار کهنه و دیگری استعمار نو. ویژگی استعمار کهنه، آن است که در آن، زور بر زر و استبداد بر استثمار غالبیت دارد و خلق‌هایی که در اسارت آن به سر می‌برند، شمشیر استبداد را بیشتر و عینی‌تر از کلاه استثمار بر فرق خویش حس می‌کنند. تکوین تاریخی استعمار کهنه، به اولین روزگاران باز می‌گردد که مالکیت خصوصی به وجود آمده است؛ یعنی که اولین سنگ بنای این استعمار را پیدایش «مالکیت خصوصی» در تاریخ بشری گذاشته است؛ اما استعمار نو بر خلاف استعمار کهنه، دارای این ویژگی است که «زور» در آن، مغلوب «زر» و وسیله رشد و توسعه منفعت طلبی‌های زر است؛ و توده‌ها، مزه تلخ استثمار را بیشتر از شمشیر زهرآگین استبداد حس می‌کنند. تاریخ تکوین استعمار نو باز می‌گردد به پیدایش پدیده نوظهور «ماشین» و نهضت «اندوسترالیسم» (صنعتی کردن).

پس برای آنکه پروسه تاریخی تکامل استعمار از کهنه به نو را بررسی کنیم و به این نتیجه برسیم که در زمان سیدجمال، استعمار نو در غرب و استعمار کهنه در شرق حاکم بوده است، باید پروسه تاریخی حاکمیت «زر» بر «زور» و گذار از «مالکیت خصوصی» به «ماشین» را که منجر به پیدایش «طبقه حاکمه» (زورمداران، زرمداران، شریعتمداران)، «مالکیت خصوصی» و «استعمار کهنه» نظری می‌افکنیم و سپس گردش خویش را در تاریخ ادامه می‌دهیم تا به پیدایش ماشین و آغاز نهضت صنعتی کردن و سپس پیدایش «استعمار نو» برسیم.

فصل اول

چگونہ برائی اویسن بارہ

«طریقہ حاکمہ» تشکیل یافتہ

۱ - نقش مالکیت خصوصی در شخصیت فردی انسان

قرآن وقتی می‌خواهد از اولین اجتماع بشری سخن به میان آورد، پای «امه واحده» را به وسط می‌گذرد. «امت واحده»، جامعه‌ای است یک پارچه، واحد، بی استعمار، بی طبقات و توحیدی. نه ظلمی، نه ستمی، نه حق‌کشی و نامردمی‌ایی و نه تبعیض و جنگ و نزاعی. همه برادروار با یکدیگر زندگی می‌کنند و برابروار از مواهب طبیعی بهره می‌جویند؛ اما علیرغم این همه محاسن و نیکونی‌ها، این «امه واحده» دارای یک نقص بزرگ است که به همین خاطر، در مسیر تکامل تاریخ بشری ضرورتاً می‌بایست از میان برود و به ستم و تعارض و تبعیض و انحراف و جنگ و نزاع کشیده شود تا پس از آن، بار دیگر به گونه‌ای نوین و بدیع و بسیار تکامل یافته‌تر از پیش، ساخته شود.

این نقص بزرگ آن است که در این جامعه، «انسان» به عنوان یک فرد، از هیچ شخصیت، پرستیژ و اصالتی برخوردار نیست و این، تنها جمعه است که از اصالت واقعی برخوردار می‌باشد. هم از این روست که «امت» اولیه، بر «امامت» استوار نیست؛ یعنی افراد آن، در پروسه رشد و تکامل به نیروی اراده و خواست خویش و بر مبنای ارزش‌ها و اصالت‌های وجودی خویش بنا نکرده‌اند. این است که چون در این «امت»، افراد انسانی از هیچگونه ارزش و اعتباری در مقابل جامعه برخوردار نیستند و همگی در خدمت «امت» به سر می‌برند، در نتیجه این «امت» بدون «امامت»

گرچه به تنهایی دارای اصالت بوده است اما این اصالت، اصالت حقیقی نبوده، چرا که امتی دارای اصالت حقیقی است که نه تنها خودش، بلکه تک تک افرادش دارای ارزش و اصالت باشند و از این گذشته «امت»، اصالت خویش را از افرادش گرفته باشد.

به همین لحاظ، این امت بدون امامت، برای آنکه دارای ارزش حقیقی و اصالت حقیقی بشود، می‌بایست از حالت وحدت و هماهنگی جبری خویش خارج گردد و وارد مرحله نوینی از تکامل و تعالی خویش شود تا در این مرحله پس از گذشت یک پروسه تاریخی، افرادش به درجه امامت برسند و دارای اصالت و ارزش ویژه گردند و آنگاه خود، امتی نوین را بر اساس ارزش‌ها و اصالت‌های وجودی خویش بنا کنند.

در این رابطه، پیدایش «مالکیت خصوصی»، عاملی بود که وحدت این «امت واحده» را از هم پاشید و آنرا به طبقات اجتماعی - اقتصادی، بدل ساخت؛ و از آنجا که این پدیده (مالکیت خصوصی)، پیدایشش ریشه در نهادها و خصلت‌های ذاتی و نفسانی فرد فرد انسان‌ها دارد، در نتیجه می‌توان گفت که «پیدایش مالکیت خصوصی»، سرآغاز مطرح شدن «انسان» به عنوان یک شخصیت و پرستیژ جدید در کنار شخصیت و پرستیژ اجتماع است؛ به عبارت دیگر، مالکیت خصوصی عاملی بود که برای اولین بار انسان را در صحنه جامعه و تاریخ، مطرح ساخت و شرایطی را فراهم نمود که انسان بتواند در سایه آن، به «امامت» برسد و «امتی» جدید را بر پایه این امامت خویش، بنا نماید. بی تردید این «امت جدید»، بر خلاف آن «امه واحده»، از اصالت و اعتبار حقیقی برخوردار است، چرا که در آن، هم افراد انسانی به عنوان شخصیت‌های مستقل مطرح‌اند و هم جامعه انسانی به عنوان یک شخصیت مستقل. این است که قرآن، دیگر آن جامعه توحیدی ثانویه و نوین را «امت واحده» نمی‌نامد، بلکه آن را «... كَلِمَةً سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...» (سوره آل عمران - آیه ۶۴) می‌خواند که بسیار تکامل یافته‌تر و رشد یافته‌تر از «امت واحده» است؛ و می‌بینیم که این، بر خلاف عقیده مارکسیسم است که «کمون ثانویه» یا جامعه کمونیستی (ایده‌آل) خویش را بازگشتی به همان روابط تولیدی «کمون اولیه» می‌داند، در حالی که آنچه را مارکسیسم در مورد جامعه کمونیستی ایده‌آل‌اش مطرح می‌کند، ما در همان «امه واحده» ای که قرآن معرفی می‌کند، داریم (یک جامعه یک پرستیژی، بدون مطرح بودن انسان و امامت)؛ و تکامل از دیدگاه قرآن عبارت است از پشت سرگرداندن و نفی این جامعه، برای رسیدن و دست یافتن به یک جامعه برتر که در آن علاوه بر اجتماع، فرد نیز دارای اصالت و شخصیت باشد و از آن گذشته شخصیت اجتماعی در گرو شخصیت فردی باشد؛ یعنی در رابطه دیالکتیکی که این دو با یکدیگر دارند، شخصیت فردی اساس و شخصیت اجتماعی شرط باشد. ارزش حرکت انبیاء الهی نیز در همین است که آن‌ها آمده‌اند تا «امت» ی استوار بر «امامت» بسازند، امتی که امام بودن افرادش، آن را

۲ - کیفیت پیدایش «زور» و «زر» در بستر تاریخ

پس تا اینجا دانستیم که «مالکیت خصوصی»، عاملی بود که وحدت غیر اصولی «امه واحده» را به هم ریخت و برای اولین مرتبه، انسان را در صحنه تاریخ و جامعه، به عنوان یک موجود اصیل مطرح ساخت. اکنون باید ببینیم که این مالکیت، چگونه به وجود آمد و چه عواملی در پیدایشش دخیل بودند؟

مالکیت خصوصی که عمدتاً بر ابزار تولید و منابع تولیدی تعلق می‌گرفت، ناشی از رشد خصلت استخدام طلبی انسان در تقابل با «طبیعت» (زمینه رشدی مناسب) بود؛ و رشد این خصلت بود که قاعدتاً و الزاماً می‌بایست به مالکیت خصوصی و در انحصار گرفتن ابزار و منابع تولیدی بیانجامد. چرا که هر کس در پروسه رشد این خصلت، بر آن است تا بیش از دیگران تسخیر و استخدام کند و بیش از دیگران از مواهب طبیعی بهره جوید؛ و همین عامل سبب می‌شود تا او، خود را از دیگران جدا کند و رفته رفته برای خویش یک اصالت خاص و ویژه قائل شود؛ اما نکته مهم این است که دو پارامتر در رشد این خصلت و در نتیجه، در پیدایش مالکیت خصوصی دخیل و سهیم بودند: یکی «زور» و دیگری «زر»؛ یعنی یکی قدرت طلبی و سلطه جویی انسان‌ها و دیگری حب مال و تکاثر طلبی آن‌ها. این دو پارامتر، در یک رابطه تقابلی (دیالکتیکی) که «زور» اساس و «زر» شرط آن را تشکیل می‌داد، رفته رفته در بستر زمان یک دیگر را کامل گردد و به موازات آن، استخدام طلبی و در نتیجه مالکیت فردی انسان را که بر «شخصیت» و «منیت» او استوار بود رشد دادند.

اما اینکه چرا ما بر خلاف مارکس که اهمیت درجه اول را به «زر» می‌دهد و «زور» را تابع آن می‌داند، «زور» را اساس و «زر» را شرط قرار می‌دهیم؟ باز می‌گردد به این مسئله که اساساً در تکوین «طبقه حاکمه» در تاریخ، آیا زور مقدم بوده است یا زر؟ یعنی آیا ابتدا «استبداد» به وجود آمده یا ابتدا «استثمار» ایجاد شده؟ مارکس معتقد است که استثمار، اما قرآن می‌گوید که اولین بار، «زور» انسان بود که در تاریخ نوین تکامل بشری، موجودیت یافت (سوره روم - آیه ۹). برای آنکه این منظور بیشتر روشن شود، به آیه ۳۶ - سوره بقره که قبلاً در مقاله «ریشه‌های اولیه تکوین مالکیت و پیدایش استثمار» (آرمان مستضعفین ۲۳) بررسی شده است، توجه می‌کنیم:

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ - پس شیطان ایشان را بفریفت و از آن حالتی که در آن به سر می‌بردند خارجشان ساخت و (سپس) ما به ایشان گفتیم که فرو شوید در

حالی که بعضی‌تان بر بعضی را دشمنید و برای شما تا موعدی مقرر، آرامشگاه و موهبتی در زمین هست».

این آیه دقیقاً روشن‌گر مرحله اولیه‌ای است که انسان از «جنت» خارج می‌شود و وحدت جبری «امه واحده» برای اولین بار از هم می‌پاشد^۱.

در اینجا آنچه مشخصاً بدان اشاره شده و متأسفانه از نظر اکثر مفسرین قرآن پوشیده مانده است، این است که انسان دو مرحله را طی می‌کند تا از «جنت» به «ارض» وارد می‌شود: «مرحله خروج» (فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ) و دیگری «مرحله هبوط» (وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ). همانگونه که در مقاله مزبور گفته‌ایم، در «مرحله خروج» گرچه افراد انسانی از حالت تعادل نفسانی خویش خارج شده‌اند و ابزار تولیدی به عنوان یک پدیده جدید پا به عرصه زندگی انسان گذارده است، اما هنوز وحدت جامعه (وحدت «امه واحده») به کلی از هم نپاشیده است و وحدت این جامعه زمانی از هم می‌پاشد که «مالکیت» بر این ابزار تولیدی به وجود می‌آید و قرآن، این زمان را به صورت «هبوط» مشخص کرده است؛ بنابراین در «مرحله خروج»، انسان جبر خویشتن و جبر طبیعت را شکسته و صاحب «ابزار تولیدی» شده است، اما هنوز «مالکیت خصوصی» پدید نیامده و جبر اجتماع نیز شکسته است؛ اما در «مرحله هبوط»، مالکیت خصوصی به وجود می‌آید و جبر اجتماع نیز شکسته می‌شود و جامعه به طبقات اجتماعی - اقتصادی تقسیم می‌گردد. در آیه فوق ملاحظه می‌کنیم که پس از «هبوط» بلافاصله «بَعْضُكُمْ (مستکبرین) لِبَعْضٍ (مستضعفین) عَدُوٌّ» را آورده است؛ که خود نشان دهنده حالت طبقاتی جامعه می‌باشد؛ بنابراین تا قبل از هبوط (در مرحله خروج) هنوز «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» و تخصصات و جنگ‌های طبقاتی مطرح نیست. چرا که هنوز مالکیت خصوصی بر ابزار تولیدی پدید نیامده است و تنها پس از هبوط است که «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» مطرح می‌شود و جامعه به دو قطب متخاصم تقسیم می‌گردد؛ و این نیز نشان دهنده آن است که در این مرحله، مالکیت خصوصی پدید آمده است و بنابراین می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که به محض به وجد آمدن مالکیت خصوصی است که جامعه طبقاتی ایجاد می‌گردد.

در مرحله خروج، انسان‌ها «زور» دارند و بر اساس این زور خویش است که ابزار تولید می‌سازند. در این رابطه آیه ۹ سوره روم، باید مد نظر قرار گیرد که در این آیه «عَمْرُوها» را بر مبنای «قوه» مطرح می‌کند؛ یعنی که ما در این مرحله با دو

۱. برای روشن‌تر شدن منظور ما در این بخش، لازم است قبلاً مقاله «ریشه‌های تکوین...» مطالعه شود.

۲. در این قسمت بحث، منظور از هبوط، همان هبوط اول است، که این مسئله در ادامه بحث روشن می‌شود.

۳. باید توجه داشت که این مرحله پس از عصیان انسان و خوردن شجره ممنوعه انجام «تولید مادی»

پارامتر روبرو هستیم: یکی «زور» انسان است و دیگری «ابزار تولیدی» ساخته زور او. در این جا انسان‌ها گر چه «ابزار» می‌سازند و خود برای اولین بار «تولید» می‌کنند و هر کس با توجه به «زور» بیشتری که دارد، تولید بیشتری صورت می‌دهد، اما باز به علت اینکه هنوز اثرات آن برادری و برابری اولیه از روحيات آن‌ها زدوده نشده است، باز هم تولید و ابزار تولیدی خویش را در اختیار همگان قرار می‌دهند و هنوز مالکیت عمومی بر ابزار تولید و منابع تولید و حتی خود تولید وجود دارد.

اما دیگر، خصلت استخدام طلبی انسان‌ها در غلطک رشد و شکوفایی افتاده و به سرعت در حال بسط یافتن و همه گیر شدن است. به همین دلیل رفته رفته مسئله تملک و انحصار فردی پیش می‌آید و انسان‌ها هم بازار تولید و هم منابع تولید و هم خود تولید خویش را در انحصار خود در می‌آورند و دیگران را از آن محروم می‌سازند. درست از همین زمان‌ها است که به مرور مالکیت خصوصی پدید می‌آید و انسان‌ها وارد «مرحله هبوط» و سپس پیدایش طبقات می‌گردند.

نکات بسیار حساسی که باید بدان‌ها توجه داشت یکی نقش «زور» در کسب مالکیت است و دیگری پیدایش «زر» برای اولین دفعه در طول تاریخ. در رابطه با نکته اول باید گفت که انسان، هیچگاه بدون «زور» زندگی نکرده است چه آنکه زور، با وجود انسان گره خورده و ادامه حیات او بدون آن ممکن نمی‌گردد. با زور است که باید تولید کند، ابزار بسازد، شکار کند، غذا تهیه کند، خانه بسازد و... به همین خاطر، در «مرحله خروج» انسان دارای «زور» هست اما این زورش در خدمت جامعه قرار دارد؛ یعنی آنچه را که از این طریق می‌سازد (ابزار) و تولید می‌کند، می‌آورد و در اختیار جامعه قرارش می‌دهد؛ اما همین که انسان در پروسه تکامل‌اش وارد «مرحله هبوط» می‌شود، این «زور» ی که تاکنون در خدمت جامعه بود، در خدمت خودش قرار می‌گیرد و به وسیله این «زور»، بر ابزار تولید مالکیت پیدا می‌کند. این است که در این مرحله، هر کس که زورش بیشتر است، هم ابزار تولیدی بیشتر و هم منابع تولید گسترده‌تر در اختیار دارد. لذا است که می‌گوئیم پارامتر «زور»، رکن اساسی را در پیدایش «مالکیت» تشکیل می‌دهد و هر کس به میزان «زور» ی که دارد، «مالکیت» به دست می‌آورد.

و اما در رابطه با نکته دوم یعنی پیدایش «زر» برای اولین بار، باز هم باید به دو پارامتر اولیه یعنی «زور» و «ابزار تولیدی» باز گردیم. گفتیم که در «مرحله خروج» تنها این دو پارامتر وجود داشت که به موازات یکدیگر رشد می‌کردند و در خدمت جامعه قرار می‌گرفتند^۴. در این مرحله، زور هیچگونه حاکمیتی بر ابزار

توسط اوست. به مقاله مورد بحث مراجعه شود.

۴. ما از این پس بدان علت بیشتر بر روی «ابزار تولیدی» و کمتر بر روی «منابع تولیدی» تکیه می‌کنیم

تولید ندارد، اما درست از زمانی که این حاکمیت پیدا می‌شود، یعنی انسان‌ها به وسیله زورشان ابزارها را در انحصار می‌گیرند، مالکیت به وجود می‌آید و خود این ابزار تولیدی تبدیل به «زر» می‌شود و ارزش اقتصادی پیدا می‌کند؛ بنابراین، «زر» از زمانی به وجود می‌آید که انسان‌ها در رابطه با نهادهای نفسانی خویش و در رابطه با استخدام طلبی‌ها و حب مال‌ها و تکاثرطلبی‌های خویش، می‌کوشند تا «زور» شان را بر «ابزار تولیدی» حاکم کنند. این حاکمیت از این پس «مالکیت خصوصی» را می‌سازد و خود ابزار تولید نیز «زر» را می‌سازد؛ و «زر»، آن چیزی است که مالکیت بر آن تعلق می‌گیرد: مالکیت خصوصی بر ابزار تولیدی.

به این ترتیب در یک نتیجه‌گیری نهایی می‌توان چنین اظهار داشت که در مدت زمانی، «زور» بود، «ابزار تولیدی» هم بود، اما «زر» نبود (مرحله خروج)؛ یعنی زور و ابزار تولیدی هماهنگ و هم فاز با هم رشد می‌کردند و در اختیار جامعه قرار می‌گرفتند؛ اما پس از آن، زمانی به وجود آمد (مرحله هبوط) که «زور» بر «ابزار» تسلط پیدا کرد و در حقیقت «زور» با «ابزار» ازدواج کرد و از ازدواج آن‌ها، «زر» به وجود آمد. به همین دلیل است که می‌گوئیم در تکوین، «زور» بر «زر» تقدم دارد یا به عبارت دیگر، در رابطه دیالکتیکی «زور» و «زر»، اولی اساس و دومی شرط است.

۳ - کیفیت پیدایش «تزویر» در بستر تاریخ

قبل از آنکه بحث فوق را ادامه دهیم و به نتیجه نهایی یعنی پیدایش استعمار کهنه در پروسه رشد «مالکیت خصوصی» برسیم، باید کیفیت پیدایش «تزویر» را نیز بررسی کنیم؛ زیرا که در این قسمت، قصد ما آن بود که ببینیم برای اولین بار، چگونه «طبقه حاکمه» تشکیل یافت؟ و چون می‌دانیم که طبقه حاکمه عبارت است از مجموعه «زر - زور - تزویر» و ما تاکنون پیدایش دو پارامتر را مطرح ساخته‌ایم، لذا باید پیدایش پارامتر سوم را هم بررسی کنیم تا بحث مان در این قسمت کامل شود.

اولین اختلاف در «امه واحده» (آیه ۲۱۳ - سوره بقره) زمانی به وجود می‌آید که «زر» نیز به عنوان یک پارامتر تازه، در کنار «زور» قرار می‌گیرد و انسان‌ها «مرحله هبوط اولی» را طی کرده و وارد «ارض» می‌شوند. در این پروسه، ما دو نوع ثنویت (دوگانگی) را مشاهده می‌کنیم: یکی در طبقه حاکمه («زور» و «زر»)

که اصولاً ابزار تولیدی، مصنوع خود انسان است و دست او در به وجود آوردن‌اش دخالت داشته است. در حالی که منابع تولید مربوط به طبیعت است و طبیعت حتی در دوران زندگی جنتی انسان نیز به عنوان منبع اصلی تغذیه انسان در اختیارش قرار داشته است. و لذا، ابزار تولیدی در دوران زندگی ارضی انسان، یک پارامتر جدید محسوب می‌شود که باید بدان توجه بیشتری مبذول داشت.

و دیگری در جامعه («بَعْضُكُمْ» و «لِبَعْضٍ» یا مستکبر و مستضعف) یعنی از یک سو طبقه حاکمه از دو قشر زورمداران و زرمداران تشکیل یافته و از سوی دیگر امه واحده به دو طبقه مستکبر (حاکم) و مستضعف (محکوم) تقسیم گشته است. این است که ما در اولین مرتبه‌ای که جامعه به طبقات تقسیم می‌شود و برابری و برادری از بین می‌رود، هیچ اثری از «تزویر» نمی‌بینیم، بلکه صرفاً زور و زر را مشاهده می‌کنیم که در یک رابطه دیالکتیکی باعث پیدایش طبقات اجتماعی - اقتصادی در جامعه می‌شوند و وحدت و یکپارچگی آن را به هم می‌ریزند.

پس طبقه حاکمه از همان ابتدا «تثلیث» (سه گانه: «زور»، «زر»، «تزویر») نیست، بلکه «ثنوی» و دوگانه («زور» و «زر») است و «تزویر» به عنوان یک پارامتر جدید، از زمانی پا به عرصه جامعه می‌گذارد که مالکیت خصوصی به وجود آمده، طبقه حاکم و طبقه محکوم تشکیل یافته و قابیل قاتل، هابیل برادر (مقتول) را بر دوش دارد و در بیابان‌ها سرگردان است و از کرده خویش پشیمان و به دنبال راه چاره‌ای برای گریز از مسئولیت وجدانی و راهی برای پوشاندن جنایت خویش است که ناگهان «کلاغ» را می‌بیند که چگونه زمین را حفر می‌کند و بجه مرده خویش را در درون آن می‌گذارد و او را با خاک می‌پوشاند و از چشم خویش مخفی می‌کند. از این زمان است که قابیل (طبقه حاکم) از طبیعت می‌آموزد که چگونه جنایت خویش را با فریب و دغل کاری مخفی کند و وجدان ناراحت خویش را آسودگی بخشد. از این لحظه است که انسان، حرکت طبیعت را در استخدام هواهای نفسانی خویش می‌کشد تا به کمک آن، جنایت هولناک خود را از دیده‌ها مخفی دارد؛ به عبارت دیگر، او از حرکت حق طبیعت، استفاده باطل می‌کند، همانگونه که از حرکت حق مذهب (مذهب پیامبران) نیز استفاده باطل می‌نماید و مذهب را در شکل تخدیری و مسخ‌کننده‌اش در استخدام خود در می‌آورد و به کمک آن، جنایت خویش را از دیده توده‌ها که وجدان بیدار و ناظر بر جنایت‌اند، می‌پوشاند؛ و بدینگونه است که «تزویر» برای اولین بار پس از به وجود آمدن مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات حاکم و محکوم پا به عرصه اجتماع و تاریخ می‌گذارد و خود را در طبقه حاکمه جای می‌دهد.

بنابراین، طبقه حاکمه در تکوین خویش، یک پروسه ثنویت به تثلیث را طی کرده و از دوگانگی به سه گانگی رسیده است؛ و از آن پس به همین صورت در طول تاریخ بر طبقه محکوم حاکمیت داشته است.

فصل دوم

پروسیس تحول «طریقہ حاکم»

در دوران حاکمیت استعمار کلمہ

۱ - اهمیت «زور» در نخستین مرحله از تاریخ استعمار

اکنون که با کیفیت پیدایش «طبقه حاکمه» برای اولین بار در طور تاریخ آشنا شدیم و دریافتیم که از نظر تکوینی ابتدا «زور»، سپس «زر» و آنگاه «تزویر» پدید آمده است، بحث قبل خویش را از پس از پیدایش «مالکیت خصوصی» ادامه می‌دهیم.

گفتیم که پس از آنکه انسان‌ها وارد مرحله هبوط شدند و مسئله «مالکیت خصوصی» پیش آمد، در ابتدا هر کس که «زور» بیشتری داشت، مایملک بیشتری را برای خویش فراهم می‌آورد و هم ابزار تولیدی و هم منابع تولیدی بیشتری را تسخیر می‌نمود. با توجه به این مسئله، آنچه در ابتدا برای انسان‌ها مطرح بود، مسئله «زور»‌شان بود و هر کس با تکیه بر میزان «زور»ی که داشت، «زر» برای خود تدارک می‌دید؛ و لذا، «زور» هر کسی بر اساس مقدر «زر»ی که در اختیار داشت سنجیده می‌شود؛ مثلاً هر کس که زمین و گوسفندی و ابزار تولیدی و... بیشتری داشت، حاکی از این بود که وی، زور بیشتری را دارا است و لذا در جامعه از حیثیت و اعتبار افزون‌تری برخوردار می‌گشت. خصوصیات پدرسالاری که در زمان‌های بسیار دور زندگی بشر و حتی تا زمان ظهور پیامبر اسلام نیز در جوامع بشری رواج داشته، ناشی از همین مسئله زور بوده است. چو مرد خانواده از قدرت بدنی بیشتری برخوردار بوده و بر اساس آن تولید بیشتری صورت می‌داده است، در نتیجه در خانه حکم سروری و آقایی پیدا می‌کرده. در یک قبیله یا دهکده نیز آن کسی که پسران بیشتری داشته همیشه با

قدرت‌تر بوده و بر سایرین حاکمیت داشته است و برعکس آن کس که دختران بیشتری داشته محکوم و زیردست بوده.

همین نکته باریک و بسیار حساس، عامل تعیین کننده بخش اول تاریخ تکامل بشر در دوران «استعمار کهنه» بوده است. به این ترتیب که از آن پس انسان‌ها بیش از آنکه به «زر» و مال و ثروتی که داشته‌اند اهمیت بدهند، به «زور»شان اهمیت می‌داده‌اند. چرا که این زور، خود مولد «زر» بوده است. این است که میل به قدرت طلبی، سلطه جویی و زورنمایی در انسان‌ها پدید می‌آمده و اساس و شالوده اکثر جنگ‌ها تخصصات بشری را تشکیل می‌داده است؛ یعنی وقتی فلان قبیله به فلان قبیله حمله می‌کرده است، اولاً برای آن بوده که برتری نظامی خویش را نشان دهد و به آزمایش بگذارد و در ثانی برای آنکه اسرایی از مردان آن‌ها بگیرد تا از آن‌ها بهره کشی کند و از قدرتش برای به دست آوردن «زر» سود بجوید. اگر که در این جنگ‌ها غارت و چپاولی هم صورت می‌گرفته نه صرفاً به خاطر مال دوستی و تکاثر طلبی انسان‌ها بلکه به خاطر آن بوده است که قدرت طلبی و سلطه جویی خودشان را ارضاء کنند؛ زیرا هر فرد انسانی به وسیله به دست آوردن «زر» می‌توانسته «زور»ش را متبلور سازد؛ مثلاً آن فردی یا آن قبیله‌ای و کشوری که زمین بیشتری داشته، تیول بیشتری داشته و یا برده‌های افزون تری را دارا بوده است، قبل از آنکه این «دارایی» (زر) نشان دهنده میزان ثروت و مال وی باشد، نشان دهنده میزان قدرت و شوکت و سطوت‌اش بوده است. بدین خاطر، انسان‌ها برای آنکه بیشتر قدرت نمایی کنند و زورشان را نشان دهند و از این طریق، حقیقت و اعتبار کسب نمایند، مال‌اندوزی می‌کرده‌اند و به استثمار و بهره کشی از دیگران می‌پرداخته‌اند.

لذا است که در آن دوران، اساساً داستان، داستان «زور» بوده است و «زر» نیز پارامتری بوده که در اختیار رشد و تبلور «زور» قرار می‌گرفته است.

کسی صرفاً برای به دست آوردن «زر» مبارزه و زندگی نمی‌کرده و جنگ‌های طبقاتی نیز، تنها به دلیل استثمار و بهره کشی از دیگران صورت نمی‌گرفته است، بلکه تلاشی که انسان‌ها در به دست آوردن «زر» و استثمار و بهره کشی از یکدیگر و پی گیری و دامن زدن به آتش جنگ‌های طبقاتی می‌کرده‌اند، به خاطر آن بوده است که از این طریق، زور و قدرت افزون تری به دست آورند و برتری‌شان را بر یکدیگر به ثبوت رسانند؛ بنابراین، در این مرحله گرچه استثمار مطرح بوده و به شدت هم مطرح بوده، اما این استثمار در خدمت استبداد قرار می‌گرفته است.

به همین دلیل می‌بینیم که بشریت به علت آنکه به پارامتر «زور» اهمیت درجه اول می‌داده، در اولین دوران تاریخی زندگی‌اش یعنی «دوران برده‌داری»، وحشتناکترین و ظالمانه‌ترین و سبعمانه‌ترین روزگاران خویش را گذارنده است. برده‌داری بر خلاف

آنچه که مارکسیسم معتقد است و می‌گوید که ریشه اقتصادی داشته و برای ارضاء تمایلات مال پرستانه و منفعت جویانه استثمارگرانه صورت می‌گرفته است، نمایانگر بارزترین نمودهای قدرت طلبی و سلطه جویی انسان‌ها است. چرا که بدین وسیله آن‌ها از یکسو برتری خویش را بر خود این بردگان اسیر نشان می‌دادند و از سوی دیگر، حاصل دسترنج این بردگان را و حتی تملک بر خود ایشان را، مایه افتخار و تفاخر و ارضاء نهادهای قدرت طلبانه خویش در جامعه قرار می‌داده‌اند.

۲ - استعمار کهنه و ویژگی‌هایش

استعمار کهنه، پدیده‌ای است که در بطن همین پروسه رشد مالکیت خصوصی در رابطه حاکمیت «زور» بر «زر» پدید آمده است، لذا پایه و اساس این استعمار را نهادهای قدرت طلبانه انسان‌ها تشکیل می‌دهد، نه نهادهای مال دوستانه و زرطلبانه آن‌ها. به این معنا که استعمارگران قدیم، بیش از آنکه به فک استثمار توده‌ها باشند، به فکر ارضاء سلطه جویی‌ها و زور نمایی‌های خویش بوده‌اند و می‌خواسته‌اند که با اعمال قدرت خویش بر ملل ضعیف‌تر، برتری و تفوق خویش را در جهان حفظ نمایند.

به طور کلی استعمار را در یک معنای عام (اعم از کهنه و نو) می‌توان عبارت دانست از «تجاوز خارجی بر مبنای زور و تزویر، به منظور به کف آوردن زر»؛ اما در استعمار کهنه، گرچه این تجاوز خارجی برای به دست آوردن «زر» صورت می‌گیرد و استثمار خلق‌های محروم را هدف خویش دارد، اما همین «زر» و همین استثمار نیز خود وسیله‌ای است برای ارضاء قدرت طلبی و اعمال زور و تفوق نظامی بر دیگران؛ به عبارت دیگر، گرچه استعمارگران قدیم، به ممالک ضعیف‌تر تجاوز می‌کردند تا آن‌ها را تحت سلطه استثمارگرانه خویش گیرند و آن‌ها را غارت و چپاول نمایند، اما این غنایم و غارت شده‌هایی را که به دست می‌آوردند، دو مرتبه به نهادهای سلطه جویانه آن‌ها بازگشت پیدا می‌کرد و آن‌ها این غنائم را وسیله تفاخر و برتری و اصالت و اعتبار خویش قرار می‌دادند.

این است که استعمار کهنه، گرچه حاصل «مالکیت خصوصی» و رشد آن در پروسه زمان است، اما اساساً بر زور تکیه دارد و آن مالکیت را نیز در استخدام زور قرار می‌دهد؛ مثلاً چنگیز می‌آمد در ایران، همه جا را تسخیر می‌کرد، آتش می‌زد، ویران می‌کرد، قتل عام می‌کرد و همین که قدرت طلبی‌اش ارضاء می‌شود، می‌گذاشت و می‌رفت؛ و یا نادر شاه می‌رفت هندوستان را تسخیر می‌کرد، چقدر تلفات می‌داد و می‌گرفت تا اینکه همایون شاه را شکست می‌داد. آنگاه تاج را بر می‌داشت و دو مرتبه می‌گذاشت سر همایون شاه و بر می‌گشت. همین! یعنی قدرت طلبی‌اش ارضاء شد! و

اگر معابد و گنج‌های هندی‌ها را نیز غارت می‌کرد، بیشتر در رابطه با قدرت نمایی و نشان دادن برتری خود بود!

تمام جنگ‌هایی که بین ایران و روم باستان در می‌گرفت، تماما بر سر همین بود که مثلا پادشاه ایران، امپراطور روم را شکست بدهد و این امپراطور در مقابل‌اش به زانو بیفتد و بعد هم بخشوده شود و برود دنبال کارش. البته در این جنگ‌ها غنائم بسیاری نیز نصیب ایران یا روم می‌شد اما این غنائم بیشتر به عنوان یادگاری پیروزی، نزد ایرانیان یا رومیان می‌ماند تا در طول نسل‌ها به وجود آن‌ها افتخار کنند؛ و مثلا نادر شاه بگوید که آری، «ما» رفتیم هندوستان و الماس کوه نور و دریای نور را آوردیم. همین مسائل، و سائل دیگری از این دست، همواره انگیزه جنگ‌های طبقاتی و قومی و حتی قبیله‌ای بین گروه‌ها و اجتماعات مختلف بوده است؛ و اساس استعمار کهنه را نیز همین‌ها تشکیل می‌داده.

نکته‌ای که هر چند پیش از این توضیح داده شده است اما لازم است که باز هم بدان تاکید شود، این است که در دوران حاکمیت استعمار کهنه، گرچه زر در استخدام زور است و ارضاء نهادهای قدرت طلبی و سلطه جویی، هدف عمده استعمارگران را تشکیل می‌دهد، اما باز هم باید این را در نظر داشت که این سخن به معنای نفی استثمار در جامعه نیست؛ یعنی بدین معنا نیست که استعمار کهنه به مسئله استثمار توجهی نمی‌کرده است، بلکه بدین معنا است که استثمار (زر) در مقایسه با استبداد (زور)، جنبه مغلوب طبقه حاکمه استعمارگر را تشکیل می‌داده است؛ بنابراین، استثمار به شدیدترین وجهی صورت می‌گرفته، استبداد هم حاکم بوده و حتی استثمار هم به شکل کهنه‌اش (مذهبی) وجود داشته، اما استثمار و استعمار، در خدمت استبداد بوده‌اند و در مقابل آن مغلوب بوده‌اند؛ و بالاخره، وسیله‌ای برای به حاکمیت رسیدن آن بوده‌اند. این است که در دوران استعمار کهنه، همواره «سرنیزه» (زور) بر جوامع تحت استعمار حاکم بوده و مهم‌ترین مشخصه استعمار نیز همان بوده است.

۳ - نقشی که رشد ابزار تولید در پروسه حاکمیت زر بر زور ایفاء می‌کند.

پس دانستیم که مهم‌ترین مشخصه استعمار کهنه، این است که در بطن آن، زورمداران بر زورمداران و شریعتمداران حاکمیت دارند؛ و از آن‌ها به عنوان وسیله‌ای جهت رشد و توسعه هر چه بیشتر قدرت نظامی خویش استفاده می‌کنند. دوران تاریخی حاکمیت استعمار کهنه بر جهان را می‌توان از زمان پیدایش «مالکیت خصوصی» تا زمان پیدایش و رشد «ماشین» و اوج گیری نهضت‌اندوستریالیسم دانست؛ یعنی در طول این مدت، همواره سرنیزه بر توده‌ها حاکم بوده و «زر» و «تزویر» در خدمت «زور»

بوده‌اند.

اما آنچه که بیش از حد حائز اهمیت است و باید کاملاً بدان توجه گردد این است که در طول این مدت، هر چه ما از دوران برده‌داری درو شویم و به سرواژی، فئودالیت‌ه و سپس بورژوازی نزدیک گردیم، به تدریج از حاکمیت مطلقه «زور» در طبقه حاکمه استعمارگران کاسته می‌شود و در مقابل، «زر»، حاکمیت بیشتری پیدا می‌کند. تا اینکه سرانجام با پیدایش ماشین، به ناگاه این رشد کمی زر و نزول تدریجی روز به نفع حاکمیت کامل «زر» بر «زور» تحول می‌پذیرد و دچار یک تغییر کیفی می‌شود؛ بنابراین، هر چه ما از بورژوازی به سمت برده‌داری به پیش رویم، حاکمیت زور را بیشتر می‌بینیم در حالیکه اگر همین مسیر را باز گردیم، مشاهده می‌کنیم که حاکمیت زر بیشتر از حاکمیت زور می‌شود تا اینکه در نهایت، زور برای اولین بار در تاریخ بشری، پس از نهضت اندوستریالیسم، کاملاً مغلوب زر می‌گردد.

مثلاً در دوران برده‌داری مشاهده می‌کنیم که مثلاً فرعون مصر، هزاران هزار برده را اسیر می‌کند و به بیگاری می‌کشد، اما نه برای اینکه تولید کشاورزی کنند و یا معدن حفاری کنند و یا... بلکه برای آنکه «اهرام ثلاثه» بسازند تا او حتی پس از مرگش نیز از هیبت و شوکت و عظمت خویش برخوردار باشد! اما در دوران فئودالیت‌ه می‌بینیم که گرچه هنوز تفوق «زور» بر «زر» محسوس است، اما گرایش انسان‌ها به سوی زر به تدریج بیشتر می‌شود و به مرور، زر در مقابل زور اصالت پیدا می‌کند. حتی اسرای جنگی نیز به منظور تولید کشاورزی و دامداری و سایر فعالیت‌های تولیدی به کار گرفته می‌شوند. در طول تکامل فئودالیسم نیز می‌بینیم که مغلوبیت تدریجی زور در مقابل زر همچنان افزوده می‌شود مثلاً فئودالیسم سزارها در روم باستان با فئودالیسم پادشاهان در اواخر قرون وسطی بسیار متفاوت است و تفاوت آن‌ها در حاکمیت بیشتر زر بر زور نمایان است.

و به عنوان مثال دیگر، می‌توانیم از «بهره مالکانه» در دوران فئودالیسم نام ببریم که از ابتدای پیدایش این دوره بهره مالکانه به صورت «بیگاری» (زور) و کار مستقیم برای فئودال، نمود می‌یافته است. در ادامه این دوران به صورت «بهره جنسی» بود؛ که در این حالت، دهقان توسط پرداخت قسمتی از تولید خود به فئودال، بهره مالکانه را می‌پرداخته است؛ اما در مراحل آخر فئودالیسم بهره مالکانه، به «بهره نقدی» (زر) مبدل می‌شود؛ و این پروسه به خوبی نمایانگر غالبیت زر بر زور در دوران فئودالیسم است.

به هر حال این سیر ادامه دارد تا اینکه به سرمایه‌داری و بورژوازی می‌رسیم و در آنجا می‌بینیم که جریان کاملاً برعکس می‌شود و دیگر، این زر است که همه چیز را حتی زور را در استخدام رشد و توسعه خویش در می‌آورد و آزادی و... حتی

پنتاگونیسیم نیز که تشکیلات نظامی امپریالیسم آمریکا را تشکیل می‌دهد در خدمت طبقه حاکمه آمریکا (پول خواران، نفت خواران و نظامیان) قرار می‌گیرد.

اما در اینجا یک سوال مطرح می‌شود که پاسخ بدان، می‌تواند روشن کننده خیلی مسائل باشد و آن اینکه، آیا چه عاملی و پارامتری است که سبب می‌شود در طول این مدت، این چنین تثلیث طبقه حاکمه تاریخ، دچار تحول و دگرگونی گردد و تغییری صد و هشتاد درجه‌ای از زور به سمت زر در آن پدید آید؟ پاسخ در یک کلام عبارت است از: «رشد جبری ابزار تولید در بستر تاریخ»؛ و این پارامتر سومی است که به عنوان یک عامل تعیین کننده در تاریخ بشری، در کنار زور و زر قرار می‌گیرد.

اساساً همانگونه که در مقالات مختلف مطرح ساخته‌ایم، «زر»، ریشه در برخی نهادها و خصلت‌های ذاتی و نفسانی انسان، از جمله «حب مال» و «تکاثرتطلبی» و فزون خواهی او دارد؛ و این خصلت نیز همچون سایر خصلت‌های ذاتی انسان، اگر که زمینه رشدی مناسب برایش فراهم شود، به سرعت در این زمینه رشد می‌کند و توسعه می‌یابد. در این رابطه ما می‌بینیم که به موازاتی که در بستر تاریخ، از برده‌داری دور می‌شویم و به بورژوازی نزدیک می‌گردیم، تکامل جبری ابزار تولید، زمینه و بستر را برای گسترش و شکوفایی این خصلت و در نتیجه برای رشد و توسعه هر چه بیشتر «زر» فراهم می‌سازد. هر چه که ابزار تولید تکامل یافته‌تر می‌شود، امکانات مساعدتری در اختیار انسان‌ها قرار می‌گرفته تا به تولید بپردازند و خصلت‌های حب مال و فزون خواهی خویش را نیز در کنار خصلت‌های قدرت طلبی و برتری جوئی شان رشد و گسترش دهند.

این مسئله را از جنبه‌ای دیگر نیز می‌توان بررسی کرد و آن اینکه، بر اساس آنکه مالکیت خصوصی همواره در گرو زور بوده است، وقتی که ابزار تولیدی در بستر تاریخ تکامل می‌یافته‌اند، مالکیت انسان نیز رفته رفته وسعت می‌یافته و خود را از گرو زور خارج می‌ساخته و به مرور به زر قوت می‌داده است؛ یعنی هر چه ابزار تولید بیشتر رشد می‌کرده‌اند، حس مالکیت افراد نیز بیشتر رشد می‌کرده است. چرا که آنچه موضع مالکیت را تشکیل می‌دهد عمدتاً ابزار تولیدی بوده است، در نتیجه رشد مالکیت بر این بازار بوده که به تدریج زر، در مقابل زور قدرت می‌گرفته است.

اما مسئله بسیار مهم دیگری را که در اینجا باید در نظر داشت این است که پارامتر جدید «رشد جبری ابزار تولید در بستر تاریخ»، به عنوان عاملی که به غالبیت هر چه بیشتر زر بر زور کمک می‌کند، تنها تا پیش از پیدایش ماشین و نهضت اندوستریالیسم اعتبار دارد؛ زیرا که با به وجود آمدن این نهضت، استعمار نو پدید می‌آید و این استعمار نیز د سراسر جهان یکسانی ابزار تولید را پدید می‌آورد و لذا، دیگر نمی‌شود بر روی این پارامتر حساب کرد. یکسانی ابزار تولید بدان معنا است که مثال ما امروز

شاهدیم که در دور افتاده‌ترین روستاهای کشور ما، مثلاً در بلوچستان، تراکتورها و ماشین‌های کمباین به عنوان ابراز تولید کشاورزی وجود دارد و در پیشرفته‌ترین و مترقی‌ترین روستاهای آمریکا نیز همین ابزار تولید موجود است؛ و یا در ایران که یک کشور عقب مانده نسبت به آمریکا است، کارخانه‌های پتروشیمی و ذوب آهن و... وجود دارد (البته از وابستگی‌های این کارخانجات صرف نظر می‌کنیم)، در ژاپن و آمریکا که کشورهای پیشرفته بزرگی هستند نیز همین ابزار تولیدی وجود دارد. این است که با به وجود آمدن یکسانی ابزار تولید، دیگر نمی‌توان آن را به عنوان یک پارامتر تعیین کننده در رشد و توسعه زر، در مقابل زور به حساب آورد. در دوران پس از «ماشین»، عوامل دیگری در رشد و توسعه زر دخیل اند که وقتی به بررسی این قسمت رسیدیم، بدان‌ها خواهیم پرداخت.

بنابراین، ما می‌توانیم تا قبل از پیدایش ماشین و نهضت اندوستریالیسم، رشد جبری ابزار تولید در بستر تاریخ را به عنوان پارامترهای اصلی و اساسی در ایجاد تغییر و تحولات درونی طبقه حاکمه استعمار کهنه، مطرح کنیم.

۴ - بی ثباتی تزویر، در وابستگی به زور و زر

تاکنون از رابطه زر و زور سخن گفتیم و نشان دادیم که در بطن طبقه حاکمه در طول تاریخ، چگونه بر اثر رشد جبری ابزار تولید، قدرت اصلی بین این دو رد و بدل می‌شده است؛ اما از «تزویر» سخن نگفتیم و روشن نساختیم که تزویر در این میان، چه صورتی پیدا می‌کند. همانطور که پیش از این هم دیدیم، تزویر سومین و آخرین پارامتری است که در درون طبقه حاکمه پدید می‌آید و در کنار زر و زور قرار می‌گیرد و ضمناً از همان ابتدا نیز شاهد بودیم که نقش عمده را در استعمار و استبداد توده‌ها زر و زور بر عهده داشته‌اند و آن‌ها بوده‌اند که در رابطه دیالکتیکی خویش، جامعه را به طبقات تقسیم کرده و حاکم و محکوم را پدید آورده‌اند؛ اما نقشی که بر عهده تزویر قرار می‌گیرد، گرچه بسیار با اهمیت است اما نسبت به نقش آن دو، فرعی است و در واقع، «تزویر» حکم کاتالیزوری را دارد که در آزمایش طبقه حاکمه وارد می‌شود تا عمل آزمایش بهتر صورت گیرد. این است که «تزویر» هیچگاه به تنهایی دارای اصالت و اعتبار نیست و همواره باید به زور و زر وابسته باشد و از آن‌ها اصالت بگیرد. با توجه به این نکته است که می‌بینیم تا زمانی که زور حاکم است و زر محکوم آن، تزویر وابسته به نیروی حاکم می‌باشد. بهترین نمونه در این مورد، وابستگی کلیسای کاتولیک و پاپ به سزار روم می‌باشد. به طوری که به قول مرحوم شریعتی پاپ، خود سزاری است که لباس کلیسا به تن کرده است؛ اما زمانی که بر زور حاکمیت می‌یابد و بورژوازی پدید می‌آید، می‌بینیم که همین تزویر به صورت

«علم و مذهب پروتستان و حتی کاتولیک»، در خدمت بورژوازی قرار می‌گیرد و نوکری آن را می‌کند.

۵ - تحول در طبقه حاکم، نه در طبقه محکوم

پیش از این از دو ثنویت سخن گفتیم، یکی ثنویت یا دوگانگی طبقه حاکمه در تکوین (زر و زور) که با افزوده شدن تزویر بدان، تبدیل به تثلیث شد و دیگری ثنویت یا دوگانگی اجتماعی که در رابطه با طبقه حاکم و طبقه محکوم مفهوم پیدا می‌کند و از زمانی که مالکیت خصوصی به وجود آمد، پیدا شد. حال، از آنچه که پیش از این، در رابطه با تأثیر رشد جبری ابزار تولید در تحولات درونی طبقه حاکمه گفته شد، می‌توان به این نتیجه رسید که در عین اینکه تثلیث طبقه حاکم در طول تاریخ تغییر کرده و به موازات رشد جبری ابزار تولید، از حاکمیت زور به حاکمیت زر تحول یافته و تزویر نیز از وابستگی به زور، به وابستگی به زر روی آورده، اما همواره در تمامی مراحل تاریخ، چه در دوران برده‌داری چه در دوران فئودالیته و چه در دوران سرمایه‌داری، ثنویت اجتماعی، یعنی دوگانگی طبقه حاکم و طبقه محکوم، همواره ثابت و پا بر جا بوده است؛ به عبارت دیگر، در جامعه بشری همیشه دو طبقه قابیلی و هابیلی وجود داشته و در طول تاریخ، تکامل جبری ابزار تولیدی، هیچ تاثیری و هیچ دگرگونی در ساخت اجتماعی این دو طبقه پدید نمی‌آورده است. بلکه بر عکس این رشد جبری، همواره در طبقه حاکم و در ثنویت طبقه حاکم موثر بود و در ساخت آن تحول ایجاد می‌کرده است (دقت شود).

این نکته بسیار مهم، تفاوت دیدگاه ما را نسبت به دیدگاه مارکسیسم کاملاً نشان می‌دهد. به این ترتیب که مارکسیسم معتقد است رشد جبری ابزار تولید در بستر تاریخ، همواره عامل ایجاد انقلاب و دگرگونی در نظام اجتماعی بوده و مثال برده‌داری را به فئودالیته و آن را نیز به بورژوازی و سپس بورژوازی را به سوسیالیسم مبدل می‌ساخته است. در حالی که این یک امر بدیهی و مسلم است که ما (انسان‌ها) در طول تاریخ همواره محکوم بوده‌ایم و هیچگاه به حاکمیت نرسیده‌ایم که بتوان گفت در نظام اجتماعی، انقلاب صورت گرفته است. اگر بپذیریم که انقلاب اجتماعی عبارت است از حرکتی که بر اساس تعریف امام علی^۵، نظامات اجتماعی را زیر و رو کند و حاکمین را به زیر بکشد و محکومین را حاکم گرداند، در نتیجه می‌توان گفت که انقلاب حقیقی عبارت است از حاکمیت توده‌های محکوم بر سرنواخت خویش. بر اساس این تعریف به وضوح روشن است که آنچه را مارکسیسم انقلاب اجتماعی می‌نامد و به پروسه تحول برده‌داری به

۵. «... لَسَّاطُنٌ سَوَطُ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُوذَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ...» (نهج البلاغه - فیض السلام - خطبه ۱۶).

فئودالیسم و فئودالیسم به بورژوازی اطلاق می‌کند، به هیچ روی نمی‌توان انقلاب نامید. چرا که در این تحولات صرفاً چهره طبقات حاکم و محکوم تغییر کرده است و گرنه نفس حاکمیت و محکومیت همچنان برقرار بوده است. برده‌ای که در نظام برده‌داری، محکوم برده‌دار است، در فئودالیسم محکوم فئودال و در بورژوازی محکوم سرمایه‌دار است؛ بنابراین، رشد جبری ابزار تولید، پیوسته چهره حاکمین و محکومین را در طول تاریخ تغییر می‌دهد، نه حاکمیت و محکومیت آنان را، و لذا، پارامتری بوده است در رابطه با تثلیث قابیلی (زر و زور و تزویر) نه ثنویت قابیلی هابیلی.

این است که با رشد جبری ابزار تولیدی، ثنویت اجتماعی هیچ تحولی نپذیرفت و هابیل و قابیل همچنان در چهره‌های مختلف در بستر تاریخ پیش آمدند در حالی که به واسطه همین رشد، ثنویت طبقه حاکم تبدیل به تثلیث شد. تثلیث یکی سه تا و سه تا یکی. آن یکی‌ایی که تبلور و نمودار سه تا بود تا قبل از نهضت اندوستریالیسم عبارت بود از زور، اما از پس از آن تبدیل به زر شد؛ بنابراین برخلاف آنچه که مارکس می‌اندیشد، رشد ابزار تولید در همیشه تاریخ، در وضع طبقه حاکم تحول ایجاد کرده است نه در وضع طبقه محکوم. طبقه محکوم، همیشه محکوم بوده و هیچگاه به حاکمیت نرسیده است، زمانی به صورت «برده»، زمانی به صورت «سرو»، زمانی به صورت «دهقان» و زمانی دیگر هم به صورت «پرولتاریا!». این است که اگر موسی می‌خواست در زمان خودش قیام کند، می‌بایست عصای خویش را بر سر فرعون فرود آورد و دیدیم که آورد؛ اما اگر همین موسی امروز بخواهد قیام کند، می‌بایست تکیه خویش را بر عامل اقتصاد بگذار و سخن از اقتصاد به میان بکشد و عصای خویش را بر فرق قارون بکوبد. اگر امروز، موسایی قیام کند و سخنی به جز اقتصاد بگوید، به توده‌ها خیانت کرده است. اگر بخواهد قبل از انقلاب اقتصادی و نابودی سرمایه‌داری وابسته، دم از انقلاب فرهنگی بزند، خیانت به توده‌ها کرده، به ویژه که به اسم انقلاب فرهنگی، به مراکز فرهنگی هجوم برد و بخواهد بزرگترین سانسور تاریخ را بر آنجا حاکم گرداند!

بنابراین تا دیروز، موسی می‌بایست عصا به دست بر کاخ فرعون حمله‌ور شود، اما امروز می‌بایست عصا به دست به کاخ قارون هجوم برد، چرا که امروز، قارون است که جهان را به چنگ گرفته، قارون است که دنیا را به کام خویش فرو برده، قارون است که فرهنگ‌ها و مذهب‌ها و قومیت‌ها و اصالت‌ها و ارزش‌های ملی و دینی را نابود می‌کند؛ و بنابراین تا زمانی که قارون حاکم است نمی‌توان انقلاب فرهنگی ایجاد کرد. اول باید انقلاب اقتصادی بر پا کنیم و سرمایه‌داری را به نابودی بکشیم؛ زیرا امروز سرمایه‌داری است که به مسخیت فرهنگ‌ها، رسخیت توده‌ها و فسخیت تاریخ پرداخته است.

و اما نکته دیگر یکیه در خاتمه می‌بایست ما نتیجه بگیریم این است که دیگر به هیچ روی نمی‌توان گفت که رشد جبری ابزار تولید و اوج گیری تضاد حاکم بر روابط تولیدی و ابزار تولیدی، خود به خود توده‌ها را به حرکت در می‌آورد و انقلاب ایجاد می‌کند. آری، باید دانست که این نه رشد جبری ابزار تولید، بلکه افزایش خودآگاهی توده‌ها است که حرکت می‌آفریند. هر چقدر که این ابزار رشد یافته و تکامل پیدا کرده باشند، باز قادر نخواهند بود که بدون دخالت پارامتر «خودآگاهی»، وضعیت طبقه محکوم تاریخ را دگرگون سازند. این مسئله در جهان امروز بیش از پیش نمایان است که علیرغم یکسانی ابزار تولیدی که استعمار نو پدید آورده و همان ابزاری را که در پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری و حتی سوسیالیست وجود دارد، به اقصی نقاط عقب مانده و محروم دنیا برده است، باز هم هیچ انقلاب و تحولی در این مناطق پدید نیامده است؛ اما درست برعکس، در مناطقی که هیچ ابزار رشد یافته‌ای ندارند، بر اثر دخالت عنصر خودآگاهی، خلق‌ها به حرکت و تکان در می‌آیند و بزرگترین حرکت‌های اجتماعی تاریخ را می‌آفرینند.

فصل سوم

پروژه های کلی
استمرار نیو در قرون جدید

۱ - مرحله اول رشد بورژوازی در قرون جدید

تفاوتی که بین بورژوازی و فئودالیسم وجود دارد، در روابط تولیدی، ابزار تولیدی و بالطبع شیوه‌های تولید آن‌هاست. بورژوازی، طبقه‌ای که به تدریج از زمین و کشاورزی کنده می‌شود و به سوداگری، تجارت و معامله در بازار روی می‌آورد و به موازات آن، به صنعت نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزار تولید غیر کشاورزی توجه پیدا می‌کند و در رشد و توسعه آن اهتمام می‌ورزد. مشخصاً نمی‌توان تاریخی را برای سرآغاز پیدایش بورژوازی پیدا کرد چرا که در تمامی طول قرون وسطی و جدید پیوسته وجود داشته و در حال رشد بوده است؛ اما به علت رشد کیفی فوق‌العاده‌ای که بورژوازی در قرون جدید داشته که مهم‌ترین عوامل موثر در آن، عبارت بوده‌اند از جنگ‌های صلیبی، نفوذ مند استقرایی از جهان اسلام به دنیای غرب، پیدایش رنسانس، پیشرفت علم و آزادی و بالاخره پیدایش ماشین و نهضت اندوسترالیسم، می‌توان در رابطه با بررسی سیر تحولات تکاملی بورژوازی، عمدتاً بر روی قرون جدید انگشت گذاشت. ما رشد بورژوازی را در این دوران به دو مرحله تقسیم می‌کنیم: او مرحله قبل از پیدایش ماشین است که تا پیش از انقلاب کبیر فرانسه ادامه دارد.^۶ دوم، مرحله بعد

۶. منظور از قرون جدید، نقطه مقابل قرون وسطی است و سر آغاز آن، از فتح قسطنطنیه (پایتخت روم شرقی - استانبول فعلی) به دست امپراطوری عثمانی در سال ۱۴۵۳ میلادی می‌باشد. یعنی درست از نیمه قرن پانزدهم به بعد.

۷. انقلاب صنعتی از ابتدای قرن هجدهم در انگلستان آغاز شد، اما از آنجا که پیروزی انقلاب کبیر

از پیدایش ماشین و انقلاب کبیر فرانسه که تا امروز ادامه پیدا می‌کند. در مرحله اول، ما به بررسی مقدمات رشد بورژوازی در قرون جدید می‌پردازیم و در مرحله دوم، رشد بورژوازی را به عنوان یک نهاد حاکم، مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

برای آنکه اولین ریشه‌ها و عوامل موثر در رشد طبقه بورژوازی جدید اروپا را بررسی کنیم، می‌بایست قبل از همه به سراغ جنگ‌های صلیبی برویم زیرا در طول این جنگ‌ها که مدت بیش از یک صد و پنجاه سال (۱۲۴۹ - ۱۰۹۵) بین امپراطوری عثمانی (به عنوان نماینده مسلمانان) و اتحاد پادشاه و کلیسای روم در اروپا (به عنوان نماینده مسیحیت) درگیر شد و تلفات و خسارات بسیار زیادی را به هر دو طرف و به ویژه مسلمانان وارد آورد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین پیروزی که دنیای مسیحیت در مقابل دنیای اسلام به دست آورد، رواج یافتن متد استقرایی اسلام، در کشورها و ممالک اروپایی بود که به شدت با متد قیاسی کلیساهای کاتولیک مبارزه و مقابله می‌کرد. متد استقرایی که در کشف، شناخت و تجزیه و تحلیل کلیه مسائل انسانی، اجتماعی و طبیعی به کار برده می‌شد، روشی بود که از جزئیات و ملموسات و عینیات به کلیات و ذهنیات دست می‌یافت. در حالیکه متد قیاسی، توده‌ها را وادار به سیر و سیاحت در عالم کلیات و ذهنیات می‌کرد و آن‌ها را از پرداختن به مسائل عینی و ملموس زندگی باز می‌داشت. از آنجا که در «متد یا روش» شماره ۲ به تفصیل در مورد چگونگی راه یافتن این متد (استقرایی) به غرب و چگونگی استفاده بورژوازی از آن، توضیح داده‌ایم، در اینجا فقط اشارات کوتاهی می‌کنیم تا تسلسل مطلب حفظ شود.

رواج متد استقرایی در غرب، به تدریج باعث می‌شد که توده‌ها از عالم کلیات به عالم جزئیات متمایل شوند و به واقعیت‌های زندگی، انسان، جامعه و طبیعت روی آورند. همین گرایش، مهم‌ترین وسیله‌ای بود که رشد هر چه بیشتر بورژوازی را تسهیل می‌کرد. چرا که فنودالیسم حاکم بر اروپا و کلیسای روم، متد قیاسی را به شدت تبلیغ می‌کردند و موجودیتشان در گرو آن بود و بورژوازی برعکس، موجودیت‌اش و ضامنیت‌ش در گرو توجه و التفات توده‌ها به مسائل عینی زندگی بود تا بورژوازی از این طریق بتواند، بازار مناسبی برای توسعه و گسترش کسب و تجارت خویش به کف آورد.

متد استقرایی، ضرورتاً کشفیات و اختراعات مختلف علمی را نیز به دنبال دارد که این خود، مهم‌ترین عامل رشد و توسعه بورژوازی است. بورژوازی که به چیزی جز

فرانسه در اواخر همین قرن، سبب شد تا برای اولین بار در بخشی از اروپا، بورژوازی به طور کامل بر فنودالیسم پیروز گردد، و از این پس رشد خویش را با در دست داشتن "ماشین" و "حاکمیت" دنبال کند، لذا ما انقلاب کبیر فرانسه را مرزی قرار می‌دهیم که مرحله اول رشد بورژوازی، قبل از آن قرار دارد و مرحله دوم رشد بورژوازی، بعد از آن.

سود نمی‌نگرد و هدفی جز نابودی فنودالیسم را پی نمی‌گیرد. این بود که در مجموع، بورژوازی مهم‌ترین پشتیبان متد استقرایی شد و به شدت در ترویج آن در مقابل متد قیاسی کلیساها و فنودالیسم کوشش به خرج داد؛ اما در این مسیر، او به جای «شعار متد استقرایی»، دو شعار «آزادی و علم» را به دست گرفت. با آزادی به جنگ استبداد روحانی حاکم بر فضای اروپا رفت و با شعار علم به جنگ متد قیاسی آن. این چنین بود که رفته رفته ابر سیاه ترور و اختناق قرون وسطایی بر اروپا سایه افکند و به موازات پیشرفت بورژوازی که اکنون در مقابل فنودالیسم چهره‌ای انقلابی به خود گرفته بود، سایه سیاه و شوم انگیزاسیون بیش از پیش بر اروپا گسترده می‌شد. گرچه در این میان، حمله مغول در قرن‌های ۱۲ و ۱۳ توجهات را برای مدتی به خود معطوف داشت، اما باز تضاد بورژوازی با فنودالیسم و کلیسای رم بسیار شدیدتر از آن بود که به سادگی تحت الشعاع این حمله قرار گیرد.

سرانجام با فتح قسطنطنیه توسط امپراطوری عثمانی در سال ۱۴۵۳، قرون تاریک و سیاه وسطی پایان گرفت و نهضت علمی و فرهنگی رنسانس در اروپا ریشه پیدا کرد. این نهضت در ابتدا در قرن پانزده از ایتالیا آغاز گشت و پس از آن به تدریج در سطح اروپا رواج و گسترش یافت. در طول این مدت، بورژوازی که به مرور زمینه بیشتری به دست می‌آورد، رشد و توسعه می‌یافت و هر چه زمان می‌گذشت، وقایعی اتفاق می‌افتاد که موانع رشد او را یکی پس از دیگری بر می‌داشتند و به سرعت آن را به تکامل می‌رساندند. مهم‌ترین این وقایع تا این زمان، آغاز اکتشافات دریایی بود که از اواسط قرن ۱۵ یعنی سال ۱۴۴۵ به بعد شروع شد و پرتغال اولین آغاز کننده آن بود.

در واقع آغاز اکتشافات دریایی را می‌توان نقطه شروع مرحله نوینی از تاریخ استعمار نیز به حساب آورد، چه آنکه استعماری که تاکنون بر «زور» تکیه داشت و «زر» را وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد قدرت طلبانه خویش به حساب می‌آورد، از این پس به تدریج بر «زر» تکیه می‌کند و «زور» را وسیله به کف آوردن آن می‌سازد. در واقع استعمار در این مرحله دارد یک تحول کیفی پیدا می‌کند و از «زور» به طرف «زر» می‌آید، اما با این حال هنوز «زور» غالبیت دارد و «زر» از آن مستقل نشده است. به عبارت روشن‌تر استعمار در این مرحله گرچه بر «زر» تکیه دارد، اما هنوز برای به دست آوردن آن وسیله‌ای به جز «زور» در اختیار ندارد و مجبور است که بدان متکی باشد؛ اما به مرور با پیدایش رنسانس و آغاز نهضت پروتستانیزم و رشد علم و فرهنگ نوین، بورژوازی با علم ازدواج می‌کند و از ازدواج این دو، «ماشین» به وجود می‌آید و نهضت اندوستریالیسم آغاز می‌گردد. با پیدایش ماشین، استعمار ابزار جدیدی برای به کف آوردن «زر» به دست می‌آورد و در نتیجه خود را از «زور» مستقل می‌کند و بر «ماشین» متکی می‌گردد.

از اینجا است که «ماشین»، جای «زور» را می‌گیرد و «زر» به طور کامل، در سیستم استعماری جدید (استعمار نو) حاکمیت پیدا می‌کند و «زور» را نیز به عنوان یکی از ابزار دست خویش در می‌آورد (دقت شود).

اما ما هنوز در بررسی خویش به این مراحل نرسیده‌ایم، بلکه در آغاز اکتشافات دریایی هستیم، یعنی در آغاز مرحله‌ای که استعمار کهنه دارد به طرف «زر» گرایش پیدا می‌کند و رفته رفته با قرار گرفتن در چنگ بورژوازی، «زور» را به استخدام می‌گیرد. مسافرت مارکوپولو و سایر سیاحان اروپایی به چین و هند و داستان‌هایی که از طلاها و ثروت‌های شرق برای مردم اروپا نقل می‌کردند، بورژوازی نوپای اروپا را به وسوسه می‌افکند و دندان طمع‌اش را تیزتر می‌ساخت. در همین زمان‌ها، بورژوازی اروپا که وسیله کسب و کارش، تجارت و بازرگانی بود، معاملات پر سودی با شرق (چین و هند) بر قرار می‌کرد و به ویژه می‌کوشید تا ادویه‌جات شرق را که در غرب خریداران زیادی داشت، به آنجا بیاورد. مسیر حرکت کاروان‌های تجاری غرب به سوی شرق و بالعکس، از دریای مدیترانه و دریای سرخ می‌گذشت و سپس به جنوب هند و از آن طرف به جنوب شرقی آسیا و چین می‌رفت؛ اما در آن زمان هنوز کانال سوئز وجود نداشت که دریای مدیترانه را به دریای سرخ وصل کند و لذا، مال التجاره‌های بازرگانان غربی می‌بایست حد فاصل دریای مدیترانه و دریای سرخ را از طریق خشکی و بقیه را از طریق دریا طی کند (به نقشه منطقه توجه شود).

اما در این میان، یک اتفاق مهم افتاد که می‌تواند به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل آغاز اکتشافات دریایی به حساب آید و آن، تصرف مصر و سوریه توسط ترک‌های عثمانی و مسلط گشتن آنان بر راه‌های زمین و دریایی آن منطقه از حمله حد فاصل دریای مدیترانه و دریای سرخ بود. در امپراطوری عثمانی، بورژوازی هنوز به آن درجه از رشد نرسیده بود که به بازرگانی و تجارت تمایل داشته باشد و لذا امپراطوری عثمانی بیش از هر چیز بر «زور» متکی بود و بر همین اساس، راه‌های تجارت و بازرگانی شرق و غرب را بست و از عبور کاروان‌ها تجارتي جلوگیری کرد. اینجا بود که به ناگاه نفس بورژوازی نوپای اروپا بسته شد و با یک مانع بزرگ در راه رشد خویش مواجه گشت.

از یک سو تمایل شدید بورژوازی به راه یافتن به جهان شرق و از سوی دیگر تحریکاتی که داستان‌های مارکوپولو و سایر سیاحان در مردم اروپا به وجود می‌آورد، سبب شد تا بورژوازی به فکر کشف راه‌های جدیدی به راه رسیدن به مشرق زمین بیفتد. قبل از همه، ماجراجویان پرتغال در سال ۱۴۴۵ و پس از آن‌ها اسپانیایی‌ها در سال ۱۴۹۲ اکتشافات دریایی را شروع کردند (به نقشه جهان و موقعیت اسپانیا و پرتغال توجه شود). پرتغال کوشید تا قاره آفریقا را دور بزند و از طریق اقیانوس هند که در

آن زمان هنوز ناشناخته بود، به هند راه یابد. اسپانیا نیز بر آن شد تا کره زمین را در یک خط مستقیم دور بزند و از آن طرف، به هندوچین برسد؛ اما اسپانیا که اکتشافات خود را توسط کریستف کلمب دنبال می‌کرد، در مسیر خود به قاره آمریکا رسید. در حالی که پرتغالی‌ها برای اولین بار در سال ۱۵۱۰ به «اگو» در هند رسیدند و در سال ۱۵۱۱ «مالاگا» را واقع در شبه جزیره «ماله» متصرف شدند.

از این زمان است که دو قطب بزرگ استعمار در جهان تشکیل می‌شود که یکی غرب را (آمریکای شمال و مرکزی و جنوبی را) میدان ترکتازی خویش قرار می‌دهد و دیگر شرق را (هند، چین، جنوب شرقی آسیا و...). این دو قدرت استعماری (به ترتیب اسپانیا و پرتغال) که تحت سلطه بورژوازی نوپای اروپا قرار داشتند؛ به سرعت در این دو منطقه شروع به پیشروی کردند و کوشیدند تا هر چه بیشتر و افزون‌تر، منابع مختلف این مناطق اعم از طلا و ادویه و... را غارت و چپاول کنند و یازور اسلحه (که اخیراً در اروپا ساخته شده بود)، مردم بومی این مناطق را به زیر سلطه نظامی خود درآورند و با کتک «زور»، «زر» های آن‌ها را غارت نمایند. موفقیت‌های شگفت پرتغال و اسپانیا در به چنگ آوردن ثروت بکر و دست نخورده شرق، بورژوازی کشورهای دیگری چون فرانسه و له‌لند و انگلیس را نیز به شدت تحریک کرد و آن‌ها نیز دست به کار شده و به منظور غارت و چپاول، به سوی شرق روانه شدند. ظاهراً روزگار خوشی آغاز شده بود که دنیا ناگهان رازهای خود را به روی همه کس گشوده بود و تمام گنجیه‌ها و عجایب خویش را به نمایش می‌گذارد. اکتشافات تازه، یکی پس از دیگری روی می‌نمود و اقیانوس‌ها و قاره‌های تازه و ثروت‌های بی‌کران و بی‌مقیاس، در انتظار فریاد مرموز و سحر آسای «علی بابا» بودند که بگوید «باز شو!» تا باز شوند. در واقع با فراهم شدن زمینه مناسب، نهادهای فزون خواهی، تکاثرطلبی و حب مال در بورژوازی غرب به شدت رو به رشد نهاده بود و هیچ جد و مرزی برای خویش قائل نمی‌شد.

بشریت به مراحل بسیار حساسی از تاریخ استعماری خویش قدم گذارده بود که حس «زریّت» به سرعت در حال پیشی گرفتن و غلبه یافتن بر «زور» بود و به تدریج آن را در استخدام رشد و گسترش طلبی خویش قرار می‌داد. با شکست ارتش عظیم و شکست ناپذیر اسپانیا در مقابل انگلیس، به مرور قدرت استعماری انگلیس وارد صحنه شد و پس از آن با شکست دادن پرتغالی‌ها در جنوب شرقی آسیا و هندوستان، رفته رفته به اولین قدرت استعماری جهان بدل شد. درست در آستانه قرن هفدهم یعنی سال ۱۶۰۲ بود که «کمپانی هند شرقی» توسط انگلیس و در رقابت با کمپانی هند شرقی هلند، تاسیس شد و سرانجام در طی مبارزات طولانی‌ای که بین انگلیس و هلند و فرانسه بر سر تسلط بر هندوستان به وجود آمد، در سال ۱۷۶۱ (نیمه دوم قرن هجده

یعنی پس از آغاز انقلاب صنعتی) انگلیس به طور کامل بر فرانسه پیروز شد و آخرین پایگاه‌های آن را در هندوستان تخلیه نمود و خود به تنهایی بر خان یغمای هندوستان تکیه زد و به چپاول پرداخت.

مهم‌ترین ویژگی استعمار در این دوران، تکیه‌ای است که به «زور» می‌کند تا «زر» را به چنگ آورد و بورژوازی را رشد دهد؛ و در واقع، «زور» ابزار دست بورژوازی است و هنوز بورژوازی به ماشین و تکنیک دست نیافته است و لذا یک نوع اتکاء و وابستگی به زور دارد که سبب می‌شود تا آنگونه که باید، بر آن غلبه پیدا نکند و از آن مستقل نباشد؛ به عبارت دیگر، در این مرحله بیشتر این چنین است که کسانی که «زور» دارند، تاجر و بازرگان و سرمایه‌دار هستند و از غارت ملل فقیر سود می‌برند و برعکس آن صادق نیست. به این ترتیب که آن‌ها که تاجر و سرمایه دارند، دارای زور باشند و ثروت، دست کسانی است که قدرت دارند. نه قدرت دست کسانی که ثروت دارند، زیرا که شرط به دست آوردن ثروت، داشتن قدرت است و نه شرط به دست آوردن قدرت، داشتن ثروت.

به هر حال این مرحله اول رشد بورژوازی است که در سایه «زور» ادامه پیدا می‌کند تا اینکه در آغاز قرن هجدهم، انقلاب صنعتی آغاز انقلاب کبیر فرانسه پیروز می‌شود و بورژوازی را به «حاکمیت» می‌رساند. از این به بعد است که بورژوازی با دو سلاح «ماشین» و «حکومت»، مرحله نوینی از رشد خویش را آغاز می‌کند و به موازات رشد نوی بورژوازی، استعمار نیز وارد مرحله تازه‌ای می‌گردد و به استعمار نو بدل می‌شود؛ اما پیش از آنکه وارد جزئیات بررسی این مرحله بشویم، لازم است مقدماتی را در مورد کیفیت پیدایش «ماشین» و عوامل موثر در آن، بیان کنیم.

۲ - نهضت پروتستان، درجه‌ای به روی بورژوازی

پس از پیدایش رنسانس و آغاز اکتشافات دریایی که هر دو در قرن ۱۵ و هم زمان شروع شدند و دو عاملی بودند که راه را و زمینیه را برای رشد هر چه بیشتر بورژوازی در اروپا هموار ساختند، عامل سومی در آغاز قرن ۱۶ پا به میدان گذاشت و راه را برای پیشروی رنسانس و در نتیجه رشد بورژوازی باز کرد. این عامل سوم، شروع نهضت پروتستانتیزم^۸ بود که توسط مارتین لوترکینگ در آلمان نضج گرفت. این نهضت از آن رو «پروتستان» نامیده می‌شود که نسبت به بسیاری از دستورات مختلف و مراسم خشک و قالبی کلیسای کاتولیک رم «اعتراض» داشت. این نهضت ضد کلیسا که سردمدارانش خود، از روحانیون کلیسا بودند (لوتر و کالون)، به نام

۸. پروتست به معنای اعتراض است.

«فرماسیون» یا اصلاح مذهب نیز نامیده می‌شود و در واقع مذهب جدیدی است که بورژوازی برای مقابله با مذهب دگم و منجمد کلیسای رم (کاتولیک) می‌سازد تا از این طریق با اندیشه‌های اسکولاستیک آن که مانع پیشرفت او است به مقابله برخیزد. بی‌جهت نبود که هر جا طبقه متوسط (بورژوازی) قوی و نیرومند بود، آئین پروتستانی به سرعت گسترش پیدا می‌کرد و یا برعکس، هر جا که آئین پروتستان وجود داشت، زمینه رشد بورژوازی مساعدتر از جاهای دیگر بود.

یکی دیگر از سردمداران این نهضت، دیوید کالون است که در بطن خود همین نهضت، یک فرقه‌ای را به نام «کالونیسم» پدید آورد که چون با مقتضیات تکامل و رشد بورژوازی سازگاری تام داشت، به تندی رواج یافت. از نظر کسب و کار و بازرگانی، تعلیمات کالون با تمایلات بازرگانی و صنایع جدی و علوم مختلفی که از پس از آغاز رنسانس رو به شکوفایی گذاشته بودند، سازگار بود. در حالی که تعلیمات کلیسای رم (کاتولیک) نه تنها با این‌ها سازگار نبود، بلکه به شدت با توسعه و گسترششان مخالفت می‌کرد. پروتستان‌ها سود بازرگانی را مورد تمجید قرار دادند و بانکداری و قرض دادن یا رباخواری را تشویق می‌کردند. به این جهت، طبقه جدید بورژوازی در سایه این شکل جدید مذهب و اعتقاد دینی (تزویر) با خیال و وجدان کاملاً آسوده به جستجو و جمع آوری پول پرداخت.

اروپا در قرن شانزدهم، میان امیران و پادشاهان کاتولیک و پروتستان تقسیم گشت. ایتالیا، اتریش، فرانسه و اسپانیا کاتولیک بودند، آلمان نیمه کاتولیک - نیمه پروتستان و انگلستان به طور کامل پروتستان بود؛ و به علت تضاد و جنگ دامنه‌دار و طولانی‌ای که بین انگلیس و ایرلند وجود داشت، وقتی که انگلستان، پروتستان را پذیرفت، ایرلند همچنان کاتولیک ماند و جنگی که هنوز هم بین ایرلند و انگلیس جریان دارد از جهتی نیز از این اختلافات مذهبی آب می‌خورد.

شورش‌های پروتستان‌ها بر ضد کلیسای رم، مخصوصاً در جاهایی گسترش پیدا کرد که طبقه بازرگان جدید نیرومند شده بود و مهم‌ترین علت آن هم این بود که چون بورژوازی می‌خواست برای رشد و توسعه خود، رنسانس علمی و فرهنگی اروپا را ریشه‌دار کند و پیشرفت علم را تسریع سازد. بر این مذهب که آن نیز خواهان آزادی و پیشرفت علمی و فرهنگی بود تکیه می‌کرد و با ترویج آن در اندیشه توده‌ها، جای پای خویش را مستحکم می‌ساخت. لذا، نهضت پروتستانیزم، دریچه‌بازی بود که بر روی پیشروی نهضت رنسانس گشوده شد و بورژوازی نیز گام به گام به دنبال آن وارد شد و پیشروی نمود.

۳ - نهضت اندوستریالیسم و گره حیاتی آن با بورژوازی

از این پس بورژوازی که دشمنان عمده خویش (کلیسای کاتولیک و نظام فئودالیسم) را به خوبی شناخته بود، با تکیه بر سه شعار «علم»، «آزادی» و «مذهب پروتستان» به مقابله با آن‌ها برخاست؛ اما آنچه که بیش از همه مورد توجه بورژوازی بود، «علم» بود؛ زیرا با تکیه بر علم و اکتشافات و اختراعات و پیشرفت‌های مختلف در زمینه‌های گوناگون علمی، از یک سو زمینه رشد و توسعه هر چه بیشتر خود را فراهم می‌ساخت و از سوی دیگر، مقدمات استقلال و جدا شدن خویش را از «زور»؛ زیرا خود علم و نتایجی که از آن حاصل می‌شود، رفته رفته جای «زور» را به عنوان وسیله و ابزار کسب سود می‌گرفت و الزما زور را در تحت سیطره «زر» (بورژوازی) قرار می‌داد.

با توجه به پشتیبانی بیدریغ بورژوازی و فراهم شدن زمین‌های عینی و ذهنی لازم نظیر پیدایش پروتستانیزم و توسعه گسترش متد استقرایی که از جهان اسلام به جهان مسیحیت راه یافته بود، «علم» در یک سراسیمه تندی قرار گرفت و به سرعت توسعه و گسترش پیدا کرد. گذشته از زمینه‌های ادبی و فرهنگی و هنری که پیشرفته‌های چشمگیری در آن‌ها نصیب دنیای غرب شد، از قرن هجدهم به بعد، در زمین‌های تکنیک، فنی و صنعتی نیز اختراعات و اکتشافات بزرگی پدید آمد که به طور کلی از اواخر همین قرن (همزمان با انقلاب کبیر فرانسه) تا نزدیک به یک صد سال بعد، چهره زندگی بشر اروپایی را به کلی دگرگون ساخت. این تحولات عظیم و شگفتی که در زمینه‌های تکنیکی و صنعتی رخ نمود، «انقلاب صنعتی» نامیده می‌شود که از سال ۱۷۳۸ تا اختراعی در صنعت پارچه بافی در انگلستان آغاز گشت و به تدریج رو به توسعه گذاشت تا اینک در سال ۱۷۶۵ با اختراع اولین ماشین بخار، این انقلاب با یک تحول کیفی در میزان سرعت و شتابندگی‌اش مواجه شد و با سرعتی وصف ناپذیر در تمامی ابعاد خود پیش رفت و به مرور در عرض صد سال، سراسر اروپا را فرا گرفت و از اروپای سنتی و کهن، یک اروپای مدن و نوین پدید آورد.

پیدایش صنعت و نهضت اندوستریالیسم، بزرگترین پیروزی بود که بورژوازی رو به توسعه اروپا در طول حیات خویش به دست آورد. کارخانه‌هایی که از این طریق ساخته می‌شدند، برای آنکه بتوانند به حیات اقتصادی خویش ادامه بدهند می‌بایست روز به روز تولید خود را افزایش دهند تا بتوانند بازارهای داخلی و خارجی را در رقابت با یکدیگر تسخیر نمایند؛ اما این افزایش تولید و اصلا ساختن این کارخانه‌های عظیم، احتیاج به پول و سرمایه هنگفت داشت و بدین خاطر، صنعت مدرن ناچار بود که به طور دربست در استخدام طبقات بسیار مرفه بورژوازی یعنی بازرگانان و تجار سرمایه‌دار قرار بگیرد. از طرف دیگر خود بورژوازی نیز که رفته رفته با توسعه و

گسترشی که یافته است، می‌خواهد تا خود را از قید وابستگی به «زور» خلاص کند، به شدت به صنایع جدید وابسته می‌شود و از این زمان است که حیات این دو (صنعت و بورژوازی) سخت به هم گره می‌خورد و به صورت دو جزء لاینفک در می‌آیند که هر کدام رشد کند، دیگری را نیز رشد داده است؛ و هر کدام از رشد بماند، دیگری از رشد مانده است.^۹

پیدایش ماشین، بیانگر یک مسئله دیگر نیز بود و آن اینکه تکامل تدریجی ابزار تولیدی که از دوران اولیه زندگی انسان آغاز گشته و مراحل متعددی را در بستر تاریخ طی کرده بود و در این ضمن سبب شده بود تا «زر» همگام با رشد ابزار تولید، بر «زور» غلبه پیدا کند، با بوجود آمدن ماشین، به ناگاه دچار یک تحول کیفی و عمیق شد و در عرض مدت کوتاهی به آنچنان حدی از رشد و تکامل خویش رسید که در قیاس با مراحل رشد سابق‌اش اصلاً قابل تصور نبود. با این تحول کیفی، طبقه حاکمه استعمارگر تاریخ نیز دچار یک دگرگونی بنیادین و اساسی شد «زر» به طور کامل بر «زور» غلبه پیدا کرد؛ زیرا همانگونه که گفتیم، رشد خصلت‌ها و نهادهای فزون طلبی

۹. مسئله بسیار حائز اهمیتی که هر چند مستقیماً به بحث فعلی مان مربوط نمی‌شود، اما در پروسه تاریخی پیدایش ماشین و رشد بورژوازی، این نیز پدیده‌ای جدید و نوین است، به وجود آمدن خیل عظیم بیکاران از یک سو، و طبقه‌ای به نام «پرولتاریا» از سوی دیگر است. در حقیقت هر اختراع تازه‌ای که صورت می‌گرفت و هر ماشین جدیدی که پا به عرصه وجود می‌گذاشت، کار تعداد کثیری از کارگران دستی را بر عهده می‌گرفت و محصولاتی مرغوب‌تر و ارزان‌تر از محصولات دستی آنها به بازار ارائه می‌داد. مستقیم‌ترین نتیجه این کار، کساد شدن بازار صنایع دستی - که در آن زمان در مقیاس وسیعی در اروپا و به ویژه در انگلستان که مهد انقلاب صنعتی بود، وجود داشت، که طبعاً بیکاری شدید و روزافزون کارگران دستی را به دنبال داشت به این ترتیب با رشد و توسعه روز افزون ماشین‌ها، رفته رفته بر لشکر عظیم بیکاران افزوده می‌گشت و نارضایتی شدید را در میان آنان بر می‌انگیخت. اما آنها در نهایت چاره‌ای جز این نداشتند که با تمام تنفیری که از این ماشین‌ها دارند، برای پر کردن شکم گرسنه شان، جذب این کارخانه‌های عظیم بشوند و در آنها به کار مشغول گردند.

بورژوازی در این مرحله، اولاً در یک گردونه رقابتی افتاده و به سرعت دارد کارخانه‌ها را توسعه می‌دهد و ثانیاً در تضاد با فنودالیسم واقع شده و بر آن است تا با رشد صنایع شهری و به دست گرفتن نبض اقتصاد ماشینی جدید، فنودالیسم حاکم بر روستا را به زانو در آورد. این است که بی‌مهابا به توسعه و گسترش کارخانه‌ها و صنایع جدید و کشف و اختراع ماشین‌های نو به نو می‌پردازد و در یک حالت تهاجمی شدید قرار گرفته و به سرعت دارد همگام با توسعه ماشین‌ها، رشد و تکامل پیدا می‌کند.

اما مسئله مهم این اس تکه وی، گرچه به تندی از یک رشد بادکنکی و شتابنده برخوردار می‌گردد، اما به موازات آن، ماری خطرناک را نیز در آستین خود می‌پرورد و آن، طبقه پرولتاریا است. این مسئله از آن جهت بسیار حائز اهمیت است که به وجود آمدن این طبقه، زمینه عینی پیدایش مارکسیسم را در قرن نوزدهم فراهم می‌سازد و از نیمه اول این قرن یعنی سال‌های ۱۸۳۰ لی ۱۸۴۰، جنبش‌ها و مبارزات کارگری در آلمان و فرانسه و انگلیس آغاز می‌گردد. ما بررسی جنبش‌های کارگری را در این رابطه، در سلسله مقالاتی که به مناسبت «اول ماه مه» روز جهانی کارگر، در آرمان مستضعفین منتشر ساخته ایم، به عمل آورده و خواهیم آورد. و در اینجا صرفاً می‌خواستیم از نر روند تاریخی پیدایش طبقه پرولتاریا توضیحاتی داده باشیم.

و حب مال انسان، در رابطه با زمینه مناسب و بستر مساعد است که رشد و تکامل پیدا می‌کند و چون «ماشین» از یک طرف به عنوان یک ابزار تولیدی ارزشمند، حس مالکیت انسان را نسبت به خود جلب می‌کند و از طرف دیگر، خود وسیله کسب سود و منفعت جویی است، در نتیجه خود به خود خصلت‌های ذاتی انسان‌ها، در رابطه با این بسترهای مناسب، به غلیان درآمد و چون بورژوازی رو به رشد اروپا در یک چنین شرایطی قرار گرفت، به شدت به سوی سوداگرایی و به چنگ آوردن هر چه بیشتر مال و ثروت گرایش پیدا کرد.

نتیجه همه این‌ها آن شد که طبقه حاکمه استعمارگر، گرایش از «زور» به طرف «زر» پیدا کند؛ اما قبل از آنکه وارد جزئیات بیشتر رشد بورژوازی پس از پیدایش ماشین بشویم، می‌بایست به یک واقعه مهم دیگر که قدمی بلند بر وفق مراد بورژوازی بود نیز اشاره‌ای بکنیم و آن، وقوع ناگهانی و انفجارآمیز انقلاب کبیر فرانسه در اواخر قرن هجدهم یعنی در اوان اوج گیری نهضت اندوستریالیسم است.

۴ - انقلاب کبیر فرانسه و تاثیر آن در تکامل بورژوازی

با وجود پیدایش ماشین و به وجود آمدن نهضت اندوستریالیسم، هنوز هم پادشاهان و امپراطوران بزرگ، اروپا را در دست داشتند و از نظام کهنه فئودالیسم که موجودیتشان بدان وابسته بود، به شدت دفاع می‌کردند و بنابراین، بورژوازی گرچه توانسته است از زمان جنگ‌های صلیبی تاکنون، موانع متعددی را از سر راه خود بردارد و زمینه‌های رشد و تکامل شتابنده خویش را فراهم سازد، اما هنوز نتوانسته بر دشمن عمده خویش که نظام پوسیده و کهنه فئودالیسم است غلبه یابد و حاکمیت خویش را بر اروپا، جایگزین حاکمیت آن سازد.

انقلاب کبیر فرانسه، اولین شعله آتشی بود که با تلاش‌ها و پشتیبانی‌های بورژوازی و سوء استفاده‌ای که از خشم انقلابی توده‌های دهقان و شهری فرانسه کرد، دامن فئودالیسم حاکم بر اروپا را گرفت و به سرعت سرپای وجودش را به آتش کشید. پیروزی این انقلاب که اولین سنگ بنای آن در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ با سقوط زندان باستیل به دست مردم پاریس گذاشته شد و تا سال ۱۷۹۴ ادامه داشت. در واقع نه پیروزی خلق‌ها محروم و ستم کشیده فرانسه بلکه پیروزی بورژوازی نوپایی بود که تا آن زمان در برابر فئودالیسم یک حالت تهاجمی و انقلابی داشت. در سراسر جریان انقلاب فرانسه، می‌توان به وضوح رد پای بورژوازی را مشاهده کرد که چگونه سنگرها را یکی پس از دیگری تسخیر می‌کند و به پیش می‌رود، «مجمع ملی فرانسه انقلابی» که در واقع اولین نهاد انقلابی بود که به جای «اتازنو» (مجلس تصمیم‌گیری) که فئودالیسم در آن

حاکمیت داشت بنا شده بود، گرچه در ابتدا به دست توده‌های انقلابی بود، اما سرانجام سلطه بورژوازی در آمد. پس از آنکه این مجمع نیز بنابر اعتراض توده‌ها منحل گشت و به جای آن، «مجمع قانونگذاری» به وجود آمد، باز هم این بورژوازی بود که آن را در چنگ خویش داشت و همه جا می‌کوشید تا از نفوذ و راهیابی توده‌های محروم و ستمدیده به این گونه مجامع جلوگیری کند.

گرچه بورژوازی در طول این مدت، کوشید تا از طریق «مجمع ملی» و «مجمع قانون گذاری»، بسیاری امتیازات فئودالی را لغو کند و املاک بسیار وسیع اشراف بزرگ و کلیساهای کاتولیک را ضبط نماید و رسوم «سرو» بودن دهقانان و امتیازات و دربارهای فئودالی و معافیت اشراف و روحانیون را از پرداخت مالیات و حتی به کار بردن عناوین و القاب اشرافی را ملغی سازد، اما این اقدامات بیشتر از آنکه به نفع توده‌های ستمدیده باشد، به نفع حاکمیت خود بورژوازی تمام می‌شد، زیرا از این طریق فئودالیسم حاکم به تدریج رو به نابودی می‌گذاشت و زمینه برای نفوذ و رشد بورژوازی مساعدتر می‌گشت. نکته مهم دیگر که این امر را تاکید می‌کند، آن چیزی است که بورژوازی به نام «اعلامیه حقوق بشر» از طریق «مجمع ملی» به تصویب رسانید و بر اساس آن، به ظاهر مدعی شد که می‌خواهد «آزادی»، «برابری» و «شادمانی» را برای انسان تامین کند؛ اما این اعلامیه هر چند که متضمن لغو امتیازات فئودالی و کلیسایی بود، باز هم «مالکیت خصوصی» را یک حق مقدس و تجاوز ناپذیر تلقی می‌کرد که این امر، با آن «برابری» ادعایی‌اش کاملاً در تضاد واقع می‌شود؛ یعنی بورژوازی از یک طرف زمینه نابودی فئودالیسم را فراهم می‌ساخت و از طرف دیگر زمینه به حاکمیت رسیدن خود را به وجود می‌آورد.

در ادامه پی گیری رد پای بورژوازی در انقلاب کبیر فرانسه، به «کنوانسیون ملی» می‌رسیم که سازمان تازه‌ای بود که به جای «مجمع قانونگذاری و مجمع ملی» تاسیس یافته بود. این کنوانسیون از دو جناح تشکیل یافته بود: یکی «ژیروندن‌ها» که حامیان بورژوازی بودند و دیگری «ژاکوین‌ها» که از نیروهای ملی و مردمی تشکیل شده بودند. در ابتدا ژاکوین‌ها توانستند بر «ژیروندن‌ها» غلبه پیدا کنند و کنوانسیون ملی را کاملاً در چنگ گیرند. اینان در ابتدا برای مبارزه با ضد انقلاب، جو ترور و اعدام با گیوتین را به وجود آوردند، اما به علت اختلافاتی که بین آن‌ها حاکم شد، رفته رفته این تیغ‌های گیوتین به دست خودشان بر گردن خودشان فرود آمد و با نابود ساختن یکدیگر، زمینه را برای روی کار آمدن ضد انقلاب (بورژوازی) فراهم ساختند. با مرگ «روبسپیر» که از آخرین رهبران ملی فرانسه بود، جناح غالب کنوانسیون که از ژاکوین‌ها شکست خورده بود روی کار آمد و زمام امور را به دست گرفت. پس از مدتی کنوانسیون نیز منحل گشت و برای آنکه قدرت به طور کامل به دست بورژوازی

باشد، یک هیئت پنج نفره حکومت را به دست گرفت که به طور قاطع از حامیان بورژوازی تشکیل یافته بود. از آن پس دیگر انقلاب تب و تاب خویش را از دست داد و تمام ایده آل‌های محرومان و فقیران و انتظارات زیادی که از این انقلاب داشتند به یاس و حرمان بدل شد؛ اما با این حال، به علت پیروزی که بورژوازی به دست آورده بود، انقلاب توانست بسیاری از چیزهایی را که به خاطر آن شروع گردیده بود، به دست آورد. از جمله لغو سرواژی و اسارت دهقانان و حاکمیت پادشاهان و خاندان سلطنتی و به دست آوردن جمهوری؛ اما باز هم نباید فراموش کرد که این‌ها همه، بیش از آنکه به نفع توده‌ها باشد، به نفع بورژوازی بود؛ زیرا سر انجام توانست برای اولین بار در بخشی از اروپا به «حاکمیت» برسد و پس از آن با بسط این «حاکمیت» همراه با نفوذ و توسعه انقلاب صنعتی انگلیس به سایر ممالک اروپایی، قسمت اعظم اروپا را در جنگ بگیرد.

۵ - آغاز مرحله دوم رشد بورژوازی و پیدایش استعمار نو

گفتیم که بورژوازی در قرون جدید دو مرحله رشد دارد: یکی پیش از شروع انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه و دیگر پس از آن‌ها. مقدمات مرحله اول با شروع جنگ‌های صلیبی و آغاز قرون جدید تدارک دیده می‌شود و با پیدایش رنسانس و کشف راه‌های دریایی و آغاز نهضت پروتستانتیسم، اوج می‌گیرد. مقدمات مرحله دوم نیز با شروع انقلاب صنعتی و پیروزی بورژوازی در انقلاب کبیر فرانسه تدارک دیده می‌شود و از آغاز قرن نوزدهم همگام با حاکمیت بورژوازی بر اروپا و حتی آمریکا اوج می‌گیرد.

با توجه به خصلت سوداگرایی، منفعت پرستی و سودجویی بورژوازی، کاملاً روشن بود که بورژوازی می‌بایست در هر دو مرحله وسیله‌ای برای ارضاء این نهادهای ذاتی‌اش و رسیدن به مقاصد سوداگریانه و سودجویانه‌اش پیدا کند. تا پیش از این (تا قبل از قرون جدید) که «زر» در وجود فئودالیسم تبلور می‌یافت، رشد آن در گرو تکامل ابزار تولید بود و به موازاتی که این ابزار در بستر زمان رشد می‌یافتند، «زر» نیز بستر مناسب‌تری برای رشد خویش پیدا می‌کرد؛ اما پس از آغاز قرون جدید که «زر»، در وجود بورژوازی متبلور شد و مرحله اول رشد آن آغاز گشت، دیگر بورژوازی که نمی‌توانست بر ابزار تولیدی فئودالیه تکیه کند و بستر رشدش را تجارت و بازرگانی و سوداگری تشکیل می‌داد، به فکر یافتن ابزار و وسیله‌ای افتاد که بتواند با تکیه بدان مه مقاصد منفعت جویانه خویش دست یابد.

با شروع اکتشافات دریایی در نیمه دوم قرن پانزدهم، بورژوازی بهترین راه را در

غارث و چپاول مستعمرات کشف شده و تسخیر شده در آسیا و آفریقا دید. از این زمان بود که وی، در رابطه با غارت این مناطق، «زور» را به عنوان ابزار و وسیله‌ای مناسب برگزید و کوشید تا با تمسک جستن بدان، منفعت طلبی‌ها و سودجویی‌های خویش را ارضاء نماید. این است که استعمار کهنه در این دوران، سیاه‌ترین و موخس‌ترین مراحل خود را سپری می‌کند و خلق‌های استعمار زده نیز فشار سهمگین سرنیزه را به شدت بر گلوئی خویش حس می‌کنند؛ بنابراین در مرحله اول رشد بورژوازی گرچه «زور» ابزار دست «زر» است اما از آنجا که «زر» ابزار تولیدی خاص خویش را هنوز به دست نیاورده، در نتیجه متکی و وابسته به «زور» است و اگر که زور نباشد، نمی‌تواند به حیات خویش ادامه دهد. لذا است که الزاماً زور، یک حاکمیتی بر زر پیدا می‌کند به طوری که این، زورمداران هستند که صاحب زر هم می‌باشند، نه این زورمداران که صاحب زور. بر همین اساس است که اولین مرحله رشد بورژوازی در دورانی صورت می‌پذیرد که هنوز استعمار کهنه بر جهان حاکم است، اما استعمار کهنه‌ای که دیگر دارد آخرین نفس‌های خویش را می‌کشد.

سیر تحولاتی که از پس از رنسانس در اروپا پدید آمد، الزاماً باعث رشد و شکوفایی اندیشه بشر شد و علوم مختلف در زمینه‌های بسیاری شروع به توسعه و گسترش کردند. آنچنانکه پیش از این هم توضیح دادیم، دامنه توسعه و تکامل علم، سرانجام منتهی به پیدایش ماشین و آغاز انقلاب صنعتی از انگلستان گردید؛ اما آنچه قابل توجه است این است که پدیده جدید «ماشین»، در واقع نوزادی است که از ازدواج نامشروع بورژوازی با علم پدید آمده است. بدین معنا که بورژوازی برای آنکه ابزار تولیدی تکامل یافته خویش را (تکامل یافته نسبت به فئودالیت) به دست آورد و از قید وابستگی به «زور» به عنوان وسیله کسب سود خلاصی یابد، علم را به مدد طلبید تا با رشد و توسعه آن، «ماشین» را به مثابه ابزار تولیدی خویش پدید آورد و از این پس به جای اتکاء به «زور»، به «ماشین» متکی گردد.

توسعه و گسترش کارخانه‌ها و ماشین‌های صنعتی، به چند چیز نیاز دارد: اول سرمایه هنگفت. دوم، مواد اولیه تولیدی. سوم، نیروی کار و چهارم بازار مصرف یا بازار فروش مناسب. در بدو امر با توجه به این که هنوز ریشه‌های مستحکم استعمار کهنه از بین نرفته بود و بورژوازی توسط سرنیزه، ملل استعمار زده را غارت می‌کرد، به خوبی می‌توانست بیشتر این نیازمندی‌های ماشین را از کشورهای مستعمره به دست آورد؛ مثلاً استعمار انگلیس، با غارت ثروت‌های سرشار هند و منابع تولید آن، هم سرمایه لازم و هم موارد اولیه مورد نیاز کارخانه‌های انگلیس را فراهم می‌ساخت و از طرفی از نیروی کار ارزان کارگران هندی نیز بهره می‌جست. البته انگلیس کوشش‌های زیادی به خرج داد تا با نابودی صنایع دستی هند، آن‌ها را وادار به مصرف

فرآورده‌های کارخانجات خویش بکند، اما در رابطه با مبارزات منفی - ضد استعماری و گاندی، در این زمینه موفقیت چندانی به دست نیاورد؛ اما هم انگلیس و هم سایر استعمارگران نظیر فرانسه و هلند، موفق شدند در مناطق دیگر چون آفریقا، از یک چنین بازار مصرفی نیز برخوردار گردند.

پس از گذشت این دوران، عوامل چندی سبب شد تا بورژوازی رفته رفته تکیه گاه قدیمی خویش را (زور را) رها کند و از استعمار مستقیم ملل تحت سلطه اجتناب ورزد. از جمله این عوامل، یکی شروع مبارزات ضد استعماری بود که سیدجمال بنیانگذار آن در کشورهای اسلامی بود و دیگری، ضرورت به دست آوردن بازارهای مصرفی به منظور فروش تولیدات سنگین و سرسام آورد خود، توسط رواج و توسعه استعمار نو در ملل شرق بود. به این معنا که بورژوازی به کمک جامعه شناسان مزدور خود، دریافت که ترویج نوعی غرب زدگی و بی شخصیتی و بی اصالت فرهنگی در مقابل علم و فرهنگ و تمدن مغرب زمین، می‌تواند ملل شرق را به الیناسیون فرهنگی (از خود بیگانگی) دچار سازد و بدون به کار بردن «زور»، آن‌ها را اسیر و برده مصرف‌های غریب و استعماری بنماید. سومی عامل نیز آن بود که بورژوازی فهمید اگر بتوان همین کارخانه‌هایی را که در اروپا وجود دارد، عینا ببرد و به کشورهای تحت استعمار منتقل کند، می‌تواند در همانجا مستقیما و بدون صرف انرژی و وقت و مخارج گزاف حمل و نقل، از مواد اولیه دم دست و نیروی کار ارزان آن مناطق در همانجا استفاده کند و پس از آن، تولیدات به وجود آمده را نیز در همانجا به فروش رساند و دست آخر، بدون هیچ دردسری سودهای کلان را به جیب بزند.

لازمه این کارها قبل از همه آن بود که بورژوازی فشار سرنیزه را از گلوی ملل استعمار زده بردارد و به جای آن، استعمار نو و غرب‌زدگی را رایج سازد. از این مرحله است که می‌بینیم با کم شدن و ضعیف شدن نقش پارامتر «زور» در سیاست‌های استعماری بورژوازی، این نقش بر عهده «تزویر» گذارده می‌شود و استعمار از شکل کهنه خویش خارج می‌گردد و چهره جدید به خود می‌گیرد که آن را «استعمار نو» می‌نامیم.

۶ - تفاوت‌های بورژوازی مرحله اول، با بورژوازی مرحله دوم

به این ترتیب، تاکنون دریافتیم که بورژوازی در قرون جدید، دو مرحله رشد دارد که اولی را در دوران حاکمیت استعمار کهنه سپری می‌کند و دومی را در دوران حاکمیت استعمار نو. برای آنکه این مطلب بهتر مفهوم گردد، می‌بایست توضیحاتی پیرامون تفاوت بورژوازی در این دو مرحله مختلف بدهیم.

در مرحله اول، حیات بورژوازی بستگی به زور دارد و تا زور نباشد نمی‌تواند غارت کند و سود ببرد. این است که با خشونت و قساوت تمام، به آفریقا، به هند و به آمریکای جنوبی حمله می‌برد، می‌کشد، نابود می‌کند، توده‌ها را به اسارت و بیگاری می‌گیرد و با فشار اسلحه، منافع بکر و دست نخورده آن‌ها را غارت می‌کند و به اروپا می‌برد؛ اما در مرحله دوم، دیگر بورژوازی متمدن شده است و این گونه وحشی‌گری‌ها را به مرور کنار می‌گذارد! چرا که در اینجا دیگر او صاحب ماشین شده و احتیاجی به کار برد زور ندارد. همین ماشین را می‌برد در کشورهای استعمار زده و از یک سو یک آب و رنگ تجددمآبی به آن ممالک می‌بخشد و دلشان را به این خوش می‌کند که شبه غربی شده‌اند؛ و از سوی دیگر، به طور غیر مستقیم و با پنبه سرشان را می‌برد.

در مرحله اول، بورژوازی با «زور» ازدواج کرده و با یاری آن، توده‌ها را غارت می‌کند؛ اما در مرحله دوم، دست از این شوهر خویش بر می‌دارد و با «تزویر» ازدواج می‌کند و تزویر عبارت است از «علم»، «آزادی» و «مذهب». ولذا در آن مرحله، سر توده‌ها را با تیغ می‌برد و در این مرحله با پنبه.

در مرحله اول، کسانی سرمایه دارند و پول دارند و زر دارند و بورژوا هستند که قبل از همه، «زور» داشته باشند: هر که زورش بیش، زرش بیشتر! اما در مرحله دوم، درست برعکس است، یعنی کسانی دارای زور و قدرت و ارتش و نظام هستند که «پول» و سرمایه و زر دارند و بورژوا هستند: هر که زرش بیش، زورش بیشتر! جنگی که در مرحله اول، بورژوازی ایجاد می‌کند، جنگی است برای غارت و چپاول؛ اما جنگی که در مرحله دوم به وجود می‌آورد، جنگی است برای فروش اسلحه؛ بنابراین در مرحله اول، جنگ، ابزار به کف آوردن سود است، اما در مرحله دوم، جنگ خود سود است. بدین خاطر است که بورژوازی در آنجا «زور» را ابزار سود کرده است اما در اینجا «ماشین» را ابزار سود کرده.

در مرحله اول، «زور» در اوج رشد و تکامل خویش است و «ماشین» تازه رشد می‌کند؛ اما در مرحله دوم، «ماشین» در اوج رشد و تکامل خود می‌باشد و «زور»، دارد افول می‌کند. در هر دو مرحله، بین «زور» و «زر»، یک رابطه تقابلی (دیالکتیکی) وجود دارد؛ اما در مرحله اول، زور اساس است و زر شرط. در حالی که در مرحله دوم زر اساس است و زور شرط.

بورژوازی اولیه، منطقه‌ای است و نه جهانی؛ مثلاً بورژوازی ایتالیا، بورژوازی انگلیس، فرانسه، آلمان و... اما بورژوازی ثانویه، جهانی و چند ملیتی است و همه دنیا را در چنگ دارد و بالاخره، بورژوازی اولیه، در حال طی کردن یک دوران انتقال از زور به طرف زر است، در حالی که بورژوازی ثانویه، تحقق عینی این انتقال است.

از مجموعه تفاوت‌های فوق، می‌توان به خوبی دریافت که بورژوازی اولیه، در نقطه اوج استعمار کهنه و در واپسین دم حیات آن به سر می‌برد، اما بورژوازی ثانویه در دوران بلوغ، جوانی و کاملیت استعمار نو.

والسلام علی من اتبع الهدی

